

خرد جمعی و کارکرد اجتماعی آن

سایت مجله علمی-پژوهشی
مسئله‌های مسلمانان

www.smtohidi.com

خرد جمعی و کارکرد اجتماعی آن

خرد چیست؟

شورای سوسیالیستهای مسلمان

خرد در اصطلاح لغوی آن به معنی قوه دریافت و ادراک حسن و قبح اعمال و تشخیص و تمیز درستی و نادرستی امری، عملی، راهی است. خرد استعدادی است در انسان که با باوری و پرورش آن، انسان می تواند موانع راهش را از میان بردارد، آینده مسیرش را روشن کند و در گذشته ها تعمق و تفکر کند. این استعداد انسان یقینا با وسعت دید، وسعت شناخت اش از اجتماعات، از پدیده های طبیعی، از تجربیات و یافته های گذشتگان رابطه تنگاتنگ دارد. به این ترتیب که انسان می تواند تفکر و اندیشه کند، اما حوزه تفکر او با علم و آگاهی اش ارتباط مستقیم دارد

ادامه در صفحه 2

خرد جمعی و رهبری جمعی م - رونده با همکاری م-

هیچکس 2012 July

هیچ سنتی بدون بازاندیشی و اصلاح، برای انسان امروز کارساز نخواهد بود

بحث امروز ما خرد جمعی و رهبری جمعی است ما باید قیل از اینکه این بحث را باز کنیم و آن را کالبد شکافی کنیم، باید ببینیم آیا این شرایط اصلا برای ما فراهم بوده چه عواملی بازدارنده ای در این امر موثر بوده اند و چرا کشورهای دیکتاتور زده مثل ایران این شرایطی را همانند اروپا ندارند. ادامه در صفحه 10

خرد جمعی و بازتاب فردی و اجتماعی آن

رحمان عبادی
تیر ماه 1391
جولای 2012

در رابطه با خرد جمعی می توان از مسئله انسان شناسی و رابطه انسان با جهان صحبت کرد که اساسا یک بحث فلسفی و اعتقادی است و هم می توان از مسئله اجتماع و جامعه شناسی و از کاربرد اجتماعی خرد صحبت کرد که بحثی اجتماعی و جامعه شناختی است.

ادامه در صفحه 19

موضوع: تجربه ای از خرد جمعی. از: یلور. مورخه: جون

۲۰۱۲ = تیر ۱۳۹۱.

راه عشق: گرچه کمینگاه کمانداران است

هرکه دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد! ای یار، ای یگانه ترین یار، ایمان چیست؟! چه رازی است با آن و ما را چه نیازی است با ایمان؟ اگر آدمی را حیوانی خودآگاه تبیین کنیم، که از برای زندگی کردن فقط به خواب و خوراک بسنده نمی

تواند کرد ادامه در صفحه 24

زایش خرد جمعی در کدامین بستر؟ رضاشیرازی تیرماه 1391 جولای 2012

برخی از واژه ها و مفاهیم ریشه در فرهنگ و تاریخ ما دارد و برای درک و فهم آنها با مشکل چندانی مواجه نخواهیم شد. تنها برای به روز کردن و تفسیر و تاویلی نو از آنها جهت پاسخ دادن به پرسش های امروزی هیچ راهی به غیر از تحول معنایی، خوانشی جدید انسانی از آنها و پالایش و زنگار زدائی نداریم. ادامه در صفحه 28

خرد جمعی و کارکرد اجتماعی آن

خرد چیست؟

خرد در اصطلاح لغوی آن به معنی قوه دریافت و ادراک حسن و قبح اعمال و تشخیص و تمیز درستی و نادرستی امری، عملی، راهی است. خرد استعدادی است در انسان که با باوری و پرورش آن، انسان می تواند موانع راهش را از میان بردارد، آینده مسیرش را روشن کند و در گذشته ها تعمق و تفکر کند. این استعداد انسان یقینا با وسعت دید، وسعت شناخت اش از اجتماعات، از پدیده های طبیعی، از تجربیات و یافته های گذشتگان رابطه تنگاتنگ دارد. به این ترتیب که انسان می تواند تفکر و اندیشه کند، اما حوزه تفکر او با علم و آگاهی اش ارتباط مستقیم دارد. تفکر و خردورزی انسانی که دنیایش به یک روستا، به یک شهر، به یک ملیت، به یک نژاد محدود می شود با کسی که حوزه تفکرش کل هستی با پدیده ها، فرهنگ ها، ملیت ها، نژاد های مختلف است یکی نیست. تفکر و خردورزی انسان و یافته هایش در قرن ها پیش با انسان امروز همسان نیست. از این نظر حوزه خرد انسان، میزان آگاهی اش، باز و یا بسته بوده جهان بینی اش، هدفمندی و یا بی هدفی جهانی را که می بیند رابطه تنگاتنگ دارد و اینها همه در خدمت استعداد و قوه ای است که خرد از آن ناشی می شود. همه این حوزه ها و رابطه آنها با خرد را در قرآن در آیات مختلف به فراوانی می توان یافت که ما در اینجا نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ
 ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ
 يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (٢١)

مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد پس آن را به چشمه‌هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می‌آورد سپس خشک می‌گردد آنگاه آن را زرد می‌بینی سپس خاشاکش می‌گرداند قطعا در این [دگرگونیها]

برای صاحبان خرد عبرتی است (۲۱) از سوره 39 الزمر
 الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
 وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۸)

به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان (۱۸) از سوره 39 الزمر
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰)

مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است (۱۹۰) آل عمران

خردورزی با جهان بینی های مختلف:

خرد ورزی گفتیم که با علم، وسعت شناخت طبیعت و اجتماع و تاریخ ارتباط تنگاتنگ دارد و همین استعداد هست که موجب گردیده که انسان در طبیعت به جستجو پرداخته و نعمات و قوه ها و استعداد های فراوانی که در آن نهفته است را به خدمت گیرد، اما نحوه استفاده و یا سوء استفاده از این استعداد ها نشان می دهد که جهان بینی در جهت دادن به خرد انسانی و بلعکس عمق خرد انسان در اندیشیدن در جهان و نگاه به جهان نقش مستقیم دارد. به این خاطر اندیشمندی از یافته هایش در جهت رهایی و رفاه انسان و رها شده آن از رنج ها و ناملایمات و سختی ها استفاده می کند و یکی دیگر آن را در جهت سلطه و سیطره بر انسان و به بند کشاندن و استثمار او. موقعی که مارکس دیالکتیک تاریخی و قوانین تحول تاریخ و عوامل ایجاد انقلاب طبقاتی و پرولتری را را کشف کرد، بر این امید بود که این سیر تحول جبری به رهایی طبقه ستمکش و زحمتکش

بیانجامد. به گمان خود روزنه های امید را برای خاتمه دادن به ستم ها و نابرابری ها کشف کرده بود. او از اینکه این روزنه امید را به روی بشریت عصر حاضر گشوده بزرگترین خدمت را در عصر خود به بشریت کرده است. بر او تقصیری نیست اگر اندیشمندانی از این یافته او برای نجات بورژوازی و چاره اندیشی برای تثبیت نظام بهره کشی جهانی سوء استفاده کنند. انشتین موقعی که از انرژی ای که از شکستن اتم حاصل می شود آگاه می شود و تصور می کند که با این انرژی عظیم چه موانع عظیم و حل ناشدنی را می توان از پیش پای بشر برداشت ، هرگز تصور نمی کرد که روزی اندیشمندان بورژوازی از انرژی اتمی سلاح های ویرانگری برای نابودی شهر ها و کشتار دسته جمعی انسان ها بسازند و از آن سلاح ها برای نگرهباتی نظم ضد انسانی امپریالیستی حاکم بر جهان و پاسبانی سیطره آنها بر توده های فقیر و محروم نگه داشته شده در جهان سود جویند.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۹۵) فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸)

خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج میسازد و مرده را از زنده، این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف میشوید؟ (۹۵) او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است، این اندازه گیری خداوند توانای دانا است. (۹۶) او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید، نشانه‌ها(ی خود) را برای کسانی که می‌دانند (و اهل فکر و اندیشه‌اند) بیان داشتیم. (۹۷) او

کسی است که شما را از يك نفس آفرید، در حالی که بعضی از انسانها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار، ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند بیان نمودیم. (۹۸) سوره ۶: الأنعام

بنابراین چگونه دیدن جهان، در نحوه و شیوه بکارگیری یافته هایمان نیز تاثیر دارد. اگر جهان را یک ماده بی روحی میدانیم که تصادفی به وجود آمده، اگر جهان را دارای هدف و در حرکت آن غایتی می‌شناسیم، اگر در جهان به ابرمرد اعتقاد داریم. اگر اعتقاد بر این است که سرنوشت‌ها از پیش تعیین شده و ما نقشی در ساختن آن نداریم...، اعمال و پراتیکی که از این جهان بینی های مختلف حاصل می‌شود تماما متفاوت و حتی متضاد هست. جهان بینی مبتنی بر شرک، اجتماعات طبقاتی را توجیه می‌کند، نژاد های فرادست و فرو دست را توجیه می‌کند، ارباب و رعیت را توجیه می‌کند، و این چنین است که جوامعی بوجود می‌آیند که در آن ثروت، قدرت و معرفت متمرکز می‌شود و در انحصار طبقات و اقشار مشخصی در می‌آید و به فساد، اضمحلال، ویرانی می‌انجامد. در حالیکه اگر موحدان به جهان نگاه کنیم، اگر جهان را همواره در حال تغییر و حرکت و پدیده‌ها را همواره در حال رشد و تحول ببینیم. پدیده‌هایی که نظم بر آنها حاکم است، و هرکدام قدر و منزلتی دارند و همه در یک زنجیره واحد جایی را پر کرده اند. آنوقت به این نتیجه خواهیم رسید که هر ذره ای در این منظومه حامل باری است و با ریختن آن ذره نظم جهان نیز فرو می‌ریزد.

اگر یک ذره را برگیری از جای، فروریزد همه عالم سراپای

نگرش توحیدی و خرد جمعی

با اعتقاد به چنین جهان بینی و آوردن مظاهر آن به درون اجتماعات انسانی، موضوع ابعاد وسیع تری را به خود می‌گیرد. که مهم ترین ترم های اجتماعی و انسانی در این رابطه عبارتند از:

1- در جهان بینی توحیدی، قدرت خداوند در قدرت عموم توده ها تجلی پیدا می کند، راه خداوند راه توده هاست و خدمت به خداوند، در خدمت کردن به توده ها تجلی پیدا می کند.

2- در جهان بینی توحیدی دست خداوند، از آستین توده ها بیرون می آید و قدرت خداوند، در قدرت توده مردم تجلی پیدا می کند، و اراده خداوند از کانال اراده جمع مردم در جامعه جاری می شود.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥)

3- در جهان بینی توحیدی، از آنجاییکه همه پدیده ها همواره در حال تغییر و تحول و حرکت هستند، انسان و اجتماعات انسانی نیز همواره به تغییر و حرکت و تحول فراخوانده می شود.

یا مدبر اللیل و النهار، یا مقلب القلوب و البصار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی الاحسن الحال

4- در جهان بینی توحیدی همه پدیده های جبری (آفاقی) برای حرکت و تحول یک کادر جبری دارند، اما برای انسان و اجتماعات انسانی، این تغییر و تحول نه جبری بلکه به اختیار و انتخاب است، توده مردم باید خود تحول و حرکت و تغییر را بخواهند، این امر به اختیار آنها نهاده شده است.

لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (١١)

5- در جهان بینی توحیدی حتی به پیامبران نیز این اجازه داده نشده است که با قهر و اجبار مردم را به تغییر وادارند و به آنها تنها اجازه ابلاغ پیام داده شده و ساختن نمونه هایی بر مبنای آن پیام داده شده و نه بیشتر

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (١٨)

و اگر تکذیب کنید قطعاً امتهای پیش از شما [هم] تکذیب کردند و بر پیامبر [خدا]

جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست. آیه 18 از سوره 29

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴)

گو خدا و پیامبر را اطاعت کنید پس اگر پشت نمودید [بدانید که] بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [ماموریتی] نیست (۵۴) از سوره

24

رابطه خرد فردی و خرد جمعی

از همه این موارد آنچه که حاصل می شود این است که برای هماهنگی با همه پدیده های عالم، برای گریز از در جا ماندن و تباہ شدن، برای نیل و حرکت مداوم به بهترین حال ها باید باید انسان و اجتماعات انسانی مداوم در حال تغییر و تحول باشند، شرط رسیدن به بهترین وضعیت حرکت و تغییر مداوم شرط است، اما این حرکت را نمی توان با اجبار به وجود آورد بلکه امری ارادی است. برای چنین تغییری باید خود توده های مردم در فکر و اندیشه و عمل تغییر یابند. برای چنین تغییری هیچ قیمی وجود ندارد. چنین تغییری جز از طریق اراده جمعی توده های مردم میسر نمی شود. و تحقق اراده جمعی جز از طریق تصمیم گیری جمعی، پیمان جمعی و خرد جمعی مقدور و میسر نیست. کیفیت خرد جمعی به کیفیت

خرد فرد ها (اندیویدو) ها بستگی دارد. افراد انسانی سلول های زنده اجتماعات انسانی هستند و این فرد ها هر چقدر آگاه تر، بارورتر، سالم تر باشند، جمع نیز به همان میزان آگاه تر، بارور تر و سالم تر خواهد بود. برای تقویت جمع، افراد را باید تقویت کرد، آگاهی افراد، وسعت نظر و وسعت نگاه افراد را باید افزایش داد. این قانونمندی باروری و تقویت خرد

جمعی است. به همین خاطر تمامی رژیم های استبدادی، دیکتاتور ها، ارگان های های سرکوب، حکومت هایی که حافظ وضع موجود و حافظ نظام های موجود هستند و از هرگونه تغییر و تحول می هراسند، اولین و مهم ترین عملکردشان کور کردن روزه های آگاهی مردم است. که نمونه بارز و ملموس آن را در نظام مستبد، ضد مردمی، ضد انقلابی و سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی مشاهده می کنیم. رژیمی که در تمامی عرصه های حکومتی به عقب ماندگی و فرسودگی گرفتار آمده، جز عرصه سرکوب. که عظیم ترین بودجه ها را برای سرکوب، اعمال خفقان، و پیچیده ترین شگرد ها را برای جلوگیری از بالا رفتن سطح آگاهی توده ها به کار می گیرد و خوف و ترس از تغییر، ترس از انقلاب، ترس از تحول و برای حفظ نظام سراپا فساد موجود به هر امر ضد انسانی که تصور بشود دست می زند. و یکی از شگرد هایش این است که به تقویت دستجاتی مخالف می پردازد که در صدد حفظ این نظام هستند، و یا حداکثر در صدد اصلاح این نظام هستند و نه تغییر آن. در حالی که برای رژیم حفظ وضع موجود، حفظ نظام هدف اول و آخر است.

البته چنین پراتیکی تنها به رژیم های سرکوبگر ختم نمی شود و در مقیاسی کوچکتر در سازمان ها و احزاب نیز مشاهده می شود. سازمان ها و احزاب سیاسی که نشان داده اند که پس از رسیدن به حاکمیت سریعاً نظام های دیکتاتوری را باز تولید می کنند. در این سازمان ها غالباً سلسله مراتب وجود دارد، و ارگان تولید فکر، ارگان هدایت و رهبری جدا از جمع هست، بدنه عمل می کند و ارگان رهبری فکر تولید می کنند و هدایت و رهبری می کنند. در غالب این سازمان ها رابطه مرید و مرادی برقرار است، و سوسه های نزدیک شده به رهبر و رهبری وجود دارد، در غالب این سازمان ها ارزش افراد به میزان دوری و یا نزدیکی به رهبری بستگی دارد. و در نتیجه روابط شرک آلود شکل گرفته و مداوما گسترش می یابد تا نهایتاً تشکیلات را منهدم می کند. یک نگاهی به سرنوشت سازمان های سیاسی دهه 40 و 50 در ایران و سرنوشتی که امروز پیدا

کرده اند ما را از مثال های دورتر بی نیاز می کند. این چنین سازمان هایی در نقطه مقابل درک موحدانه از جایگاه جمع و فرد است. که در بالا بدان اشاره کرده ایم. یقیناً تقسیم کار و نظم و هماهنگی از اصول مسلم یک تشکیلاتی است که با جهان بینی توحیدی شکل گرفته. نظم و هماهنگی که ریشه در نظم و هماهنگی همه پدیده های عالم دارد. اما تفکر و تدبیر و هدایت و رهبری امری هست که همه در آن نقش دارند و همه در آن دست به کارند. و تاثیر هرکس به اندازه ای است که تلاش می کند و تصمیم گیری ها ناشی از آراء جمعی است.

در تشکیلات ملهم از جهان بینی توحیدی دو حقوق فرد و جمع هیچ تباینی با هم ندارند، نه حقوق فرد قربانی حقوق جمع می شود و نه بلعکس آن. پیوستن و گسستن فرد به جمع اختیاری است، کسی را نمی توان به اجبار به عملی واداشت. در عین حال حقوق جمع نیز با توسل به ساز و کارهایی حفظ می شود. و همه اینها نه به مثابه حرف های کلی بلکه پیشاپیش به مثابه دستور العمل های روشنی که از توافق جمعی و از خرد جمعی حاصل می شود و مورد تصویب جمعی قرار می گیرد و سپس در روابط تشکیلاتی سیلان می یابد

شورای سوسیالیست های مسلمان

10 تیر 1391

www.smtohidi.com

م - رونده با همکاری م-هیچکس 2012 juli

خرد جمعی و رهبری جمعی

هیچ سنتی بدون بازاندیشی و اصلاح، برای انسان امروز کارساز نخواهد بود

بحث امروز ما خرد جمعی و رهبری جمعی است ما باید قبل از اینکه این بحث را باز کنیم و آن را کالبد شکافی کنیم، باید ببینیم آیا این شرایط اصلا برای ما فراهم بوده چه عواملی بازدارنده ای در این امر موثر بوده اند و چرا کشورهای دیکتاتور زده مثل ایران این شرایطی را همانند اروپا ندارند.

آیا از ابتدای تاریخ مبارزاتی در ایران تا به امروز افکار رهبریت جمعی از دل جریانات سیاسی ایرانی استخراج شده ؟ اگر نه ریشه این مسائل از کجا است ؟

برای پرداختن به این مسائل باید نگاهی به گذشته و ریشه هایمان و به نقش روشنفکران در ایران بیندازیم تا کمکی باشد به حل مسئله مان که همان خرد جمعی و رهبری جمعی است روشن گردد.

شاید یکی از دلایلی که مردم جهان را به پذیرش پدیده دموکراسی متمایل ساخت، اعتقاد بر این باور بود که اعتماد بر خرد جمعی یک جامعه عاقلانه تر از اعتماد به خرد اقلیتی از جامعه است، حتی اگر این اقلیت، گروه اندک نخبگان باشد.

اصولا شکل گیری یک حوزه عمومی مبتنی بر خرد جمعی، تضمین برقراری یک نظام سیاسی دموکراتیک در جامعه است، اما خرد جمعی زمانی معنا پیدا می کند که مردم جامعه بدون هراس از قدرت حاکم بر کشور، قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر باشند. بنابراین برای برقراری چنین فضای عمومی باید گفتمانی حاکم شود که نسبت به هیچکدام از ایدئولوژی ها، وابستگی نداشته باشد.

نقش روشنفکران در ایران

نقطه آغاز و ریشه های وجودی روشنفکری در ایران، از بطن روندهای درون اجتماعی و سنت دیرین ایرانی پدیدار نشد بلکه به واسطه آشنایی با جلوه های تمدن مدرن غربی، از خارج وارد شد

درک این موضوع بسیار حایز اهمیت است که تنها انتقال ظاهر و رونمای تجدد غربی در قالب ساختارها و پوسته سازو کارهای مدرن به یک کشوری سنتی از آن، کشوری مدرن نخواهد ساخت

در اروپا حتی پس از آن نیز ما شاهد به وجود آمدن احزابی هستیم که یا از دل جنبش های اجتماعی سر برآوردند و یا در پاسخ به جنبش های جاری ایجاد شدند. از این رو در جوامع اروپایی ما شاهد کنش و واکنش رهبر و رهبریت بودیم.

جامعه آسیایی ایران در این مورد داری یک تفاوت بارز است. در جامعه استبدادی فئودالی ایران حتی جوانه های بورژوازی نیز از دل دولت و حکومت و یا بازاریان و تجار به وجود می آید.

آنچه بورژوازی در اروپا با نهادها و جنبش های اجتماعی خود ایجاد کرد، در ایران صرفا یک بزک اجتماعی است که در عمل ادامه همان دورانی است که در دوران برده داری و فئودالی ایران، نقش خود را بازی کرد و همچنان به حیات خود ادامه می دهد.

از این رو اگر در اروپا، صفت های ممیزه، تغییرات اجتماعی و جنبش های اجتماعی و نهادهای اجتماعی هستند، در ایران این صفت توسط رهبر جایگزین شده تعیین می گردد تا

دوباره نیازهای اجتماعی، بی‌پاسخ بمانند و رهبر دیگری، جایگزین رهبر سرنگون‌شده قرار گیرد.

یعنی سر منشا حرکت و تغییر از بالا است و عدم حضور جنبش‌های وسیع اجتماعی برگرفته از نیازهای اجتماعی اقشار مختلف مردم، و به طبع آن تعیین رهبریت توسط رهبر حکومتی است.

رهبر و رهبریت در جامعه‌ی ایران

قبل از هر چیز در این رابطه باید گفت جامعه به دنبال رستم در افسانه‌ها است. و دنبال یک شخصیتی که بدان تکیه کند و راهبردی را نشان دهد می‌گردد و نه با اتکا به خود و این رابطه استاد و شاگردی و مراد و مریدی است.

برای بهتر شدن بحث ابتدا باید تعریفی را از رهبر و رهبریت ارائه دهیم تا منظور ما دقیقتر روشن شود.

رهبر به فردی گفته می‌شود که با توجه به نیازها و منشاها و کنش‌های جمعی، هدف‌مندی حرکت جمعی را تعیین و به پیش می‌برد. رهبریت اما، منش رهبری و چگونگی به‌پیش بردن فعالیت‌هاست.

انسان همانند هر موجود زنده‌ی دیگری، هم می‌باید به نیازهای روزمره‌ی خود برسد و هم خطر مرگ و نابودی را از خود دور کند. بنابراین غریزه‌ی بقا، برای راهیابی‌های بسیار در زندگی اجتماعی انسان اولین و قوی‌ترین انگیزه است.

در طول تاریخ انسانی، هر چه جامعه‌ی بشری، به اشکال تکامل‌یافته‌تری ارتقا یافته است و هرچه بیشتر نیازهای اقشار مختلف اجتماعی، پیچیده‌تر و متضادتر شده است، رابطه‌ی بین رهبر و رهبریت نیز در تضادها و پیچیدگی‌های خود بیشتر فرو رفته است تا جایی که در مقاطعی هیچ‌گونه رابطه‌ی ظاهری و مستقیمی بین رهبر و رهبریت نمی‌توان دید.

ایران هیچگاه وارد فرایند رابطه‌ی دوجانبه‌ی رهبر و رهبریت نشد بنا براین جایگزینی رهبر از طریق سرنگونی اوست و جای‌گزینی یک رهبری دیگر و همچنین جدال‌های عرصه روشنفکری ایرانی بیشتر به جنگ حیدری و نعمتی شبیه است تا مجادلات فلسفی و راهبردی اصولی برای جامعه.

جوامع بشری رشد یافتند و شکل‌های قبیله‌ای، کدخدائی، طایفه‌ای و بعدها شهری به خود گرفت، دیگر رهبری صرفاً بر مبنای معیارهای رهبریت تعیین نمی‌شد. پیچیده‌تر شدن نیازهای اجتماعی، قشربندی‌ها و طبقاتی‌شدن اجتماع انسانی، به‌واقع، منش را بر رهبری فردی قرار داد که تا اندازه‌ای می‌توانست تعیین‌کننده‌ی رهبریت باشد و از آن رو حتی خواست‌ها و نیازهای اکثریت جامعه را در خدمت منافع خود و گروه خود قرار داد. جوامع دوران برده‌داری و فئودالی عموماً در چنین شرایطی به‌سر می‌برند. در این دوران به‌واقع این رهبر بود که رهبریت را تعیین می‌کرد و مردم جامعه را به تمکین می‌کشید.

اما در دوره‌ی رشد جنبش‌های اجتماعی عدالت‌خواهانه‌ی عناصر بورژوازی شاهد شکل‌گیری تفکری در جوامع انسانی هستیم که به دادخواهی توده‌های

تمکین‌کننده می‌آید و سعی دارد نه فقط رهبری را در دست گیرد که حتی رهبریت را متکی به منافع اکثریت جامعه شکل دهد.

افکار جمهوری‌خواهی و پارلمانی در این دوره‌ها، بهترین شاهد برای تفکر تلفیقی بین رهبر و رهبریت است. در این دوره سعی بر آن است که با در نظر گرفتن نیازهای اجتماعی و توده‌های مردم، انتقاد سختی را بر رهبری تک‌فردی و مستبدانه و ابدی شاهان، قیصرها، حاکمان و اشراف روا دارند. زیرا که رهبریت آنان، صرفاً بر مبنای خواسته‌های خود و خویشان خود است و بس. ایجاد نهادهای جدید اجتماعی و ساختار جدید انتخاباتی‌بودن نمایندگان در رهبری جامعه، شرایط را برای ایجاد یک رابطه‌ی دوجانبه بین رهبر و رهبریت، بین مردم و رهبری اجتماعی مهیا می‌کند.

تحت چنین تفکر و منشی است که بورژوازی نوپا با شکل‌دادن انقلاب اجتماعی و قیام‌های خیابانی، قدرت را از دست مستبدین می‌گیرد و نهادهای انتخابی همگانی چون پارلمان را بنا می‌نهد، (در اینجا لازم به توضیح است که آوردن مثال از جامعه سرمایه‌داری به معنای قبول آن جامعه نیست بلکه تنها به عنوان نمونه و مثال آورده می‌شود) به این ترتیب احزاب و گروه‌های سیاسی نیز یکی پس از دیگری ظهور می‌کنند.

در طول تاریخ ایران، عمدتاً قبل از مشروطیت، فارغ از این‌که تغییرات و تحولات در رهبری را روی‌دادهای جنگی و یا کش‌مکش‌های قومی و عشیره‌ای دامن می‌زد، ولی در عین حال ما شاهد جنبش‌های فکری و اجتماعی نیز بودیم. در عین حال تمامی این حرکت‌ها، نه به یک جنبش اجتماعی وسیع تبدیل گردیدند و نه سرمنزل تغییرات اجتماعی شدند. در این دوران در حقیقت رهبری و رهبریت آنان نه از طریق نیازهای اجتماعی که بر مبنای غلبه بر رقبای دیگر رقم زده می‌شد، از آنجایی‌که از بالا به پدیده‌ها نگاه می‌کند، و هر تحول و هر کنش و واکنش اجتماعی تحول‌گری را در قدرت سیاسی می‌بیند.

و اگر بخواهیم تاریخ اخیر ایران را مروری کنیم بررسی دیدگاهی گروه‌های سیاسی ایرانی نمونه‌ای است واضح و روشن که در کنش و واکنش رهبر و رهبریت با یکدیگر، و یا در این دسته‌هائیز می‌توان نگاه مشابه به رهبر و رهبریت را دید، آنجا که به صورت حزب، سازمان و یا هر تشکیلات دیگری دست به فعالیت مشترک می‌زنند دیدگاه و جای‌گاه رهبری بنیان‌گذار جمع، رد پای خود را در خلق و خوی تشکیلات می‌گذارد، اکثر انشعابات و جداسدن‌ها هم عموماً پس از از بین رفتن بنیان‌گذار ایجاد می‌شود و تا قبل از آن جدایی در کار نیست، در جوامعی همانند ایران، نقش رهبر و رهبریت بیش از هر کشور دیگر مطرح است و عمده جلوه داده می‌شود.

از قیام‌های مختلف بر علیه برده‌داران تا زمین‌داران بزرگ در فنودالیزم، می‌توان جنبش‌هایی را دید که حتی برای دستیابی به وضعیت معیشتی خود چاره‌ی دیگری جز رودرویی با طبقه‌ی حاکم نداشتند. از این رو، در این

دوره‌ها، جنبش‌هایی ایجاد شدند که به‌واقع هدفشان براندازی حاکمان بود و از این رو صرفاً ساختار سیاسی جامعه را مورد توجه و تهاجم قرار می‌دادند ولی این قیامها هیچگاه به جنبش اجتماعی تبدیل نشدند.

رهبر حکومتی در حقیقت رهبر جامعه و تعیین‌کننده‌ی نوع رهبریت اجتماعی است، خواه نام شاه، ولایت فقیه و یا هر نام دیگری را از آن خود کند. به‌واقع برعکس جوامع رشدیافته‌ی سرمایه‌داری، این رهبر دولت نیست که رقم‌زننده‌ی پیش‌برد تحولات و نیازهای اجتماعی است، که برعکس این رهبر حکومتی است که اولویت این نیازها و تحولات را تعیین می‌کند

از این رو هرگونه جای‌گزینی رهبر حکومتی در طول تاریخ پادشاهی ایران، در همتنیده با یک مبارزه‌ی ضداستبدادی بوده است تا بتواند رهبر حکومتی را سرنگون کند تا رهبردیگری سکان تحولات اجتماعی را در دست گیرد. در چنین جامعه‌ای هیچگاه تعیین رهبر دولتی، حتی در شکل انتخابی آن، رقم‌زننده‌ی تحولات اجتماعی نیست. شاید به همین دلیل بود که دیدگاه رنسانس و خصوصاً شریعتی در ایران معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

در جامعه‌ی ایران، رهبر از دل جنبش‌های مختلف اجتماعی، آن‌چنان که در اروپا شاهد آن بوده‌ایم، بر نمیخیزد، بلکه برعکس عموماً از خارج بر جنبش‌های اعتراضی جامعه تحمیل می‌شود و رهبریت را در دست می‌گیرد، اصولاً شکل‌گیری احزاب و گروه‌ها در ایران همانند جوامع اروپایی نبوده.

انقلاب مشروطیت، جنبش گیلان، جنبش آذربایجان و جنبش ملی نفت، می‌توانند نمونه‌هایی باشند که در اوج کنش و واکنش‌های قدرت سیاسی، مردم، سمت دیگری را برگزیدند که فکر می‌کردند که رهبر قوی‌تر است.

در طول تمامی این سال‌ها، هیچ رهبری جایگزین نشده است که به‌عنوان مثال تعلق گروهی و یا حزبی داشته باشد و یا این‌که در عرصه‌ی تشکیلاتی خود متعلق به یک نظم فکری باشد، زیرا رهبر جای‌گزین، هیچگاه رهبر دولتی نیست، که رهبر حکومتی است و قرار است تمامی خواسته‌های دست‌نیافته‌ی این توده را برای آنان برآورده کند و مستبد حاکم را از عرصه‌ی قدرت به پایین بکشد.

توده‌های مردم، حتی در کنش‌ها و واکنش‌های اعتراضی خود و در آن‌جا که هنوز رهبر حکومتی خود را پیدا نکرده‌اند، در پی این هستند که حتی در شکل اعتراضی خود چهره‌ای را بیابند که بتوانند در پشت او قرار گیرند

اما توده‌ی مردم به این امید هستند که رهبر جای‌گزین آنها را بفهمد، برای آنها مبارزه کند و حق آنها را بگیرد و مستبد را به سر جای خود بنشانند. در حقیقت برای توده‌های مردم رهبر در طول تاریخ معاصر ایران همیشه نقش قهرمان و ناجی را داشته است، و از این رو یک قهرمان و ناجی نمی‌تواند نمودی جمعی داشته باشد، و در اینجا است که نقش روشنفکران و نخبه‌گان کاملاً روشن می‌شود، نقش آنها تغییر در دیدگاهها از داشتن رهبر و به عبارتی قهرمان به رهبریت و نقش تک تک مردم در سرنوشت خود نمایان می‌شود، یعنی نگاهشان به پائین و به افکار خود.

توده‌های مردم عموماً در عرصه‌ی تاریخی و به دلیل نگاه‌شان به بالا و جویایی آنان برای قهرمانی دیگر، تا زمانی که رهبر جای‌گزینی پیدا نکرده‌اند به‌سختی می‌توانند باور داشته باشند که نیروی اعتراضی‌شان و نیازهای اجتماعی‌شان و خواسته‌های‌شان می‌تواند صرفاً با همت خود، رهبر جدیدی را از دل خود بیرون کشد و در حقیقت شرایط برای آنها فراهم نیست تا رهبر جدید را از دل نهادهای خود بیرون بکشد و همیشه چشم انتظار رهبری خارج از این چارچوب است که خود ایجاد کرده است، و قهرمان آنان می‌باید ظهور کند و خارج از آنان باشد، زیرا رهبری که از سطح آنان و از کنار آنان سر بیرون بیاورد، نمی‌تواند قهرمان باشد.

یک جامعه وقتی می‌تواند تصمیمات خردمندانه جمعی بگیرد که

■ تنوع نظر همراستا با دسترسی آزاد به اطلاعات داشته باشد

■ استقلال تصمیم‌گیری داشته باشد و منتظر نظر رهبر و یا نظر دیگران نباشد
عبارتی مقلد نباشد

و توده‌ها باید استقلال و هویت فردی خود را حفظ کنند

تحمیل دیدگاه مخالف را داشته باشند

زنان نقشی برابر با مردان در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند

روشنفکران به جای کپی برداری از فرهنگ‌ها به تحلیل فرهنگ و منش داخلی توجه کنند

پیوند و تعامل میان مردم و اندیشمندان.

پژوهشگران بر این باور هستند که هوش جمعی از آنجا برمی‌آید که اعضای یک گروه تا چه اندازه با یکدیگر همکاری می‌کنند. برای نمونه، گروه‌هایی که افراد آن را کسانی با "حساسیت اجتماعی" افزون‌تر تشکیل می‌دادند دارای خرد جمعی بالاتری بودند. کریستوفر کبریس، استادیار روان‌شناسی در یونیورسیتی کالج نیویورک می‌گوید: "حساسیت اجتماعی به این ارتباط دارد که اعضا تا چه اندازه به خوبی احساسات یکدیگر را درک می‌کنند. همچنین در گروه‌هایی که یک فرد نقش چیره داشت، این گروه‌ها از هوش جمعی کمتری، در مقایسه با گروه‌هایی که در آنها جریان بحث چرخش متعادل‌تری داشت، برخوردار بودند." به علاوه، تیم‌هایی که شمار زنان در آنها بالاتر بود حساسیت اجتماعی بیشتری نشان دادند و در مقابل خرد جمعی آنها در مقایسه با گروه‌هایی که تعداد زنان کمتری داشت بالاتر بود

سخن گفتن از چارچوب‌های عقلانی در حوزه سیاست، که ملک مطلق خلفا و شاهان محسوب می‌گشت بسیار خطرناک بوده، ولی اگر هم افکاری بیان می‌شده، این گونه دیدگاه‌ها غالباً به صورت سفارشی و تحت قیمومت یک حاکم و خلیفه ابراز می‌شد و بدیهی است که فاقد ارزش‌های فکری و عملی بوده است، همچنان که جزم‌اندیشی و تعصب بر قوانین شریعت از جانب مردم و حکومت، امکان ابداع و تغییر قوانین اجتماعی در مطابقت با دگرگونی‌های زمانی و مکانی را از اندیشمندان سلب می‌کرد، و هنوز هم در زمان حاکمیت ولایت فقیه شاهد دستگیری و اعدام کسانی هستیم که به مخالفت با نظام دست می‌زنند.

واقعیت آن است که به واسطه شیوه حیات اجتماعی در ایران و وجود حاکمیت استبدادی در دوران مختلف، تفکر مستقل و آزاد چنان که باید نتوانست در بستر تحولات تاریخی رشد و تعالی یابد و همین امر، موجبات عقب ماندگی جامعه ایرانی در گذشته شد.

یکی از نقیصه هایی که موجب رشدنایافتگی توده را در مسایل اجتماعی فراهم آورد فاصله ی بیش از اندازه و عدم پیوند و تعامل میان مردم و اندیشمندان بود. مردم در ایران به سبب ساختار سنتی و دینی که بر امور روزمره شان حکمفرما بود بیش از آن که با اهل تفکر مراودت و همدلی داشته باشند، مقلدان مراجع روحانی بودند.

روشنفکری ایرانی از آنجا که در تقلید ناپخته از حلقه های اندیشه غربی پدیدار شده و نتوانسته در اسرع وقت حرکت خود را واجد روحیات بومی گرداند از ارتباط تنگاتنگ با اقدار جامعه عاجز مانده است. هر چند افرادی مثل امیر کبیر و سید جمالیدین اسدآبادی، میرزا کوچک خان اقبال و بعدها شریعتی تلاشهایی در تغییرات و بازگشت به خویشن انجام دادند اما چنان که باید موفق نبودند.

پس از آن نیز فرایند به اصطلاح مدرن شدن توسط حکومت پهلوی پیگیری و پیاده شد. آن هم نه دولتی در معنای مدرن آن بلکه توسط حکومت دیکتاتوری پادشاه، آشکار بود که روند مدرن سازی زورکی نیز چنان که باید و شاید کامیاب نخواهد بود، چرا که جامعه مدنی می بایستی از پایین و توسط تلاش های جمعی مردمی بنیان ریزی می شد و لازمه آن تشکیل نهادهای اجتماعی، آگاهی و شعور جمعی است، چیزهایی که به هیچ وجه در جامعه آن زمان موجود نبود. و همچنین روحانیت شیعه نیز سال ها بود که بر اسب جهالت مذهبی و تعصب خرافی نشسته و با دمیدن بر آتش خرافه و تعصب خوش بوده و هست، و روشنفکران ما به علت آن که سیر خردورزی و نقادی را با همت خود و از طریق آزمون و خطا و تجربه های گرانبار کسب نکرده اند و تنها به شبیه سازی فرایندهای دیگران در کشور خود پرداخته اند، هرگز آداب تعامل و هم اندیشی را با هم صنفان خود نیاموخته اند و خود این هم تاثیراتش را بر روند سازمان ها و جریانات سیاسی و کلا سیاسی هایمان به طور عمومی گذاشته است.

چنان که در جنبش های اجتماعی و انقلاب های این صد سال، هیچ گاه اقدار مختلف اجتماع را همسنگر و هم پیمان نمی یابیم، در کشور ما چه میان اقدار پائین اجتماعی و چه در طبقه متوسط، عقیده پذیرش مخالف و قائل بودن حق حیات، اظهار نظر و فعالیت برای او، هرگز موضوعیت نیافته است.

و با شکل گیری جامعه ی شهری به عنوان وجه غالب اجتماعی، تولیدات کارگاهی و وسیع شدن وجه تجارت مالی، نیروی جدیدی رشد نمود که می بایست تمامی عرصه های گذشته را در وجوه ساختاری بشکند، و این نیروی جدید شهری تحت اصول شهروندی و زندگی مشترک مخصوصا در شهرهای بزرگ در اصول شهروندی به عنوان یک گروه هنگامی عمل می کنند که به مسائل مورد علاقه عموم می پردازند بدون آن که در معرض زر و زور و تزویر قرار داشته باشند؛ یعنی این ضمانت وجود دارد که آنها می توانند آزادانه دور هم گرد آیند، متحد شوند و بدون محدودیت، عقاید خود را بیان و تبلیغ کنند، امروزه، روزنامه ها، نشریات، رادیو و تلویزیون، وبلاگ ها و نیز نهادهای صنفی، فرهنگی و اجتماعی رسانه های حوزه عمومی محسوب می شوند، و وجود رسانه ها و روزنامه های مستقل، رشد و رواج اینترنت و بالاخص پدیده وبلاگ نویسی هر یک می توانند گامی در بازتولید و احیای حوزه عمومی در جامعه ما باشد، البته این را هم باید اضافه کنیم اگر جو سانسور و فیلتر کردن

سایتها و بستن نشریات و جدیداً اینتر نت به اصطلاح ملی اجازه فعالیتها را بدهد.

نطفه‌های سرمایه‌داری در اواخر دوره‌ی قاجاریه، در میان درباریان و اطرافیان دربار شکل گرفت و کلاً بازار و تجارت به شکل مستقیم و یا غیرمستقیم در دست این عده بود. از این رو، تفکر از بالا به پایین و کنترل اعتراضات پایینی‌ها بر علیه مناسبات رعیتی و فئودالی جامعه‌ی ایران، از خصلت‌های بارز بورژوازی تازه‌پاگرفته‌ی ایران بود، و به همین دلیل هم هست که تفکر جنبشی و نهادهای اجتماعی مبتنی بر جنبش‌های اجتماعی نتوانست هیچ‌گاه در ایران توسط این طبقه پا گیرد. انجمن‌ها و نهادهای توده‌ای نیز که از بالا توسط رهبری جنبش‌های اجتماعی پا می‌گرفتند، در عمل به دلیل ساخت و پاخت‌های رهبری و یا سرکوب آن تماماً سرکوب و یا منحل گردیدند.

و اما در سال‌های اخیر در ایران شاهد رشد و تولد شکل‌های جدیدی از حرکت‌هایی از پایین هستیم که درحقیقت بخش‌هایی از شهروندان جامعه را به فعالیت‌هایی کشانده است که می‌توانند نهادهای اولیه‌ی جنبش‌های اجتماعی به حساب آیند. اگرچه الگوی این‌گونه نهادها همانند بسیاری از الگوهای ساختاری دیگر از کشورهای اروپایی آمده است، و حتی با نام خارجی "ان‌جی‌او" آغاز به کار کرده‌اند، اما خود شکل جدیدی از فعالیت‌ها هستند که سابقه‌ی چندان دوری در ایران ندارند، این ان‌جی‌اوها دربرگیرنده‌ی فعالیت‌هایی است که هم پدیده‌های اجتماعی‌ای مانند اعتیاد، ازکارافتادگی و نقص عضو را مورد توجه قرار می‌دهد و هم گروه‌های اجتماعی همانند دانشجویان، زنان، کودکان را شامل می‌شود. از این رو، در جهت مختص خود برای پرداختن به ساختارهای اجتماعی در حوزه‌های مختلف به پیش می‌روند.

ان‌جی‌اوها به این دلیل که در دوران پاگیری خود به سر می‌برند هنوز جزیی از ساختار اجتماعی جامعه‌ی ایران نیستند و بیش‌تر از فعالین تشکیل شده است. از این رو، آن دسته از شهروندان که درگیر این تغییرات هستند خود از فعالین این نهادها می‌باشند. به مفهوم دیگر، این نهادها هنوز به صورت نمایندگی تفکری و یا بخش سازمان‌یافته‌ی یک جنبش اجتماعی نیستند.

بد نیست در این اینجا از نقش گروه‌های سیاسی در ایران و نحوه عملکرد و شیوه سازماندهی آنان یاد کنیم، سازمانهای سیاسی که افکارشان جدای از افکار روشنفکران نیست و برای اینکه مانع اصلی که همان حاکمیت دیکتاتور بود را از میان بردارند " آنچه را که در پیش رو داشتند دیدگاهها و مبارزات در دیگر مناطق بود و نه افکار روشنفکران ایرانی و بر گرفته از جامعه خودی " به همین دلیل به مدل‌های خارجی مثل شوروی سابق و کوبا و چین رو آوردند مدل‌هایی که بر گرفته از شرایط تاریخی و اجتماعی آن کشورها بود نه از بطن جامعه و برگرفته از نهادهای اجتماعی و به همین دلیل سیستم فکری که برای رهبریت و پیش برد این تشکلهای در پیش گرفتند با شرایط و جو جامعه هم خوانی نداشته و ندارد چون ما در فضای دیکتاتوری زندگی می‌کنیم و این دلایلی است که احزاب و گروهها به جای کاربرد افکار جمعی و خرد جمعی، حرکت یا تشکلی را سازمان دهی می‌کنند که بر اساس سانترالیسم دموکراتیک طراحی شده است که در آن ارتباط میان رهبری جریانات با اعضای آن یک رابطه یک

سوی و یک جانبه است، برای بهتر روشن شدن این موضوع تعریفی کلاسیک از سانترالیسم دموکراتیک را در اینجا می آوریم.

سانترالیسم دموکراتیک **Centralisme democratique**

سانترالیسم دموکراتیک از نظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه سانترالیسم به معنای مرکزیت و دموکراتیک صفت از واژه دموکراسی می باشد و از این جهت گاه آن را مرکزیت دموکراتیک هم ترجمه کرده اند. اصل سانترالیسم دموکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضاء حزب، میان ارگان های مافوق و مادون، میان اعضاء حزب و حزب را در مجموع خود منعکس می سازد. مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از انتخابی بودن تمام ارگان های حزبی، وظیفه ارگان های رهبری در مورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمان های بالاتر. دموکراسی و مرکزیت و جنبه یک اصل واحد را در حیات داخل حزبی تشکیل می دهند و اجرای دقیق آن شرط ضرور زندگی داخلی احزاب است. حزب نیز بر اثر مبارزه درون حزبی رشد و تکامل می یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصویر نیست غیر دیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیت. منتهی این مبارزه درون حزبی و جنبش و جوش حیات زای داخل حزبی می بایست در همه شرایط بر اصولی که سانترالیسم دموکراتیک از اهم آنهاست متکی باشد. در حقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای رهبری جمعی را فراهم می آورد و عناصر اتقایی و تحلیل های یک جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه اجرای آن طرد می کند. سانترالیسم به معنای اینست که:

- 1 - حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد
- 2 - حزب دارای یک ارگان عالی رهبری است که کنگره حزبی و در فاصله میان دو کنگره کمیته مرکزی آن را تشکیل می دهد.
- 3 - کلیه ارگان های حزبی تابع مرکزند. ارگان های پایین تابع ارگان های مافوق و اقلیت تابع اکثریت است.
- 4 - در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه اعضاء حزب طراز نوین از بالا تا پایین بدون استثناء یکسان است. دموکراسی به معنای اینست که:

- 1 - تمام ارگان های رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است.
- 2 - هر ارگان رهبری موظف است منضماً در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده گزارش دهد.
- 3 - طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضاء حزب است. ارگان های حزبی موظفند به نظریات توده های حزبی توجه کنند و تجارت آن ها را مورد مطالعه قرار دهند و از آن بهره گیرند. بدین ترتیب سانترالیسم و دموکراسی دو روی یک مدال هستند یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. دموکراسی بدون مرکزیت یک لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و اضمحلال وحدت اراده و عمل بدل می شود و سانترالیسم بدون دموکراسی به اعمال روش های فرماندهی و تحجر و بریدن از توده های حزبی منتهی می شود. اگر اصل سانترالیسم دموکراتیک بدون خدشه رعایت گردد، دموکراسی درون حزبی به سانترالیسم محکم و سالم کمک می کند و سانترالیسم درون حزبی نیز به دموکراسی لازم یاری می رساند.

واضح است که بنا به شرایط و اوضاع ممکن است یکی از دو جهت این اصل تقویت یابد. مثلاً در شرایط کار مخفی هنگامی که دشمن با تمام وسائل و نیرو علیه حزب برخاسته و

سازمان های آن را در معرض ضربات شدید قرار می دهد. دموکراسی حزبی ناچار محدود می شود، تشکیل کنگره ها و کنفرانس ها غیر منظم می شود، انتخاب ارگان های رهبری اکثراً جای خود را به انتصاب افراد می دهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده های حزبی محدود می شود.

در ست در همینجا است که جریانات سیاسی با اینکه نیت خوبی دارند ولی در عمل و به خاطر شرایط خاص به سمت و سوئی می روند که در تاریخ حضور جریانات سیاسی ما شاهد آن هستیم، و خود ماها در هر کجا که بحث می کنیم بدنه گروه های سیاسی را با رهبریت آن جدا می بینیم و می گوئیم مثلاً رهبریت حزب توده- رهبریت مجاهدین با بدنه آن فرق می کند

ولی اگر به شکل گیری جریانهای سیاسی هم کمی دقت کنیم آن است که افرادی را می بینیم که نخبه هستند و شرایط جامعه را کاملاً درک می کنند و در پی برون رفت از این وضعیت برای جامعه هستند لذا دست به تاسیس سازمان یا گروهی می زنند و چون تنها شکلی که موجود است و آن سانترالیسم دموکراتیک است آن را بر می گزینند، لذا می بینیم که حرکت آنها نیز از بالا شکل می گیرد و نه از پائین و شورائی و برگرفته از نهادهای اجتماعی.

نتیجه:

جامعی می تواند که بر اساس خرد جمعی و رهبری جمعی امیدوار باشد که: تنوع نظر همراستا با دسترسی آزاد به اطلاعات

استقلال تصمیم گیری

منتظر نظر رهبر و یا نظر دیگران نباشد به عبارتی مقلد نباشد

توده ها باید استقلال و هویت فردی خود را حفظ کنند

تحمل دیدگاه مخالف را داشته باشند

زنان نقشی برابر با مردان در تصمیم گیری ها داشته باشند

روشنفکران به جای کپی برداری از فرهنگ ها به تحلیل فرهنگ و منش داخلی توجه کنند.

شاید این سؤال پیش بیاید نهادهای اجتماعی که وجود ندارد پس چه باید کرد؟

آنچه که به نظر من می رسد این است که تا زمانی که روشنفکران و نخبگان به جای ایجاد سازمانهای سیاسی و احزاب، که در نهایت به سانترالیسم می انجامد، نیرو و توان خود را بر ایجاد نهادها و ایده های نهادهای اجتماعی و توده ای بر گرفته از متن جامعه قرار دهند و حرکتی را از پائین سازمان بدهند تا افراد بر گرفته از این نهاد ها، سازمانهای سیاسی را شکل بدهند تاریخ جنبشها و حرکتهای تکرار نخواهد شد و در نتیجه ملت ما یک بار دیگر این تجربه ها را تکرار نخواهد کرد و شاهد از بین رفتن عده ای از صادقترین و پاک ترین افراد جامعه نخواهیم بود و همچنین جامعه ما دچار یاس و سرخوردگی نمی شود. به امید آن روز

نقطه سرخط

خرد جمعی و باز تاب فردی و اجتماعی آن

رحمان عبادی
تیر ماه 1391
جولای 2012

در رابطه با خرد جمعی می توان از مسئله انسان شناسی و رابطه انسان با جهان صحبت کرد که اساسا یک بحث فلسفی و اعتقادی است و هم می توان از مسئله اجتماع و جامعه شناسی و از کاربرد اجتماعی خرد صحبت کرد که بحثی اجتماعی و جامعه شناختی است. اما در تفکر توحیدی مسائل انسانی - اجتماعی با مسائل فلسفی- اعتقادی قابل تفکیک نیست. بنابراین بهتر است تا از انسان و رابطه اش با جهان هستی اعم از طبیعت، اجتماع و خود فلسفه هستی صحبت کنیم.

در نگاه فلسفی اساسا انسان با خرد و عقل تعریف می شود. یعنی انسان کسی است که می اندیشد و از خرد و اندیشه خود جهت سامان بخشیدن به هستی خود استفاده می کند. در واقع انسان غیر خرد ورز هنوز به معنای واقعی انسان نیست. بنابراین فلسفه اساسا با همین مسئله شروع می شود که عمدتا آبخوری غربی دارد و اندیشمندان غربی از عهد یونان باستان تا به امروز همواره با آن در گیر هستند. اگر چه این باور نیز وجود دارد که قبل از شروع تمدن غرب این مسئله (مسائل فلسفی) در شرق و در تمدن شرقی نیز وجود داشته است، اما در تفکر و تمدن شرقی همواره این احساس و اشراق بود که پایه و اساس حرکت انسان به شمار می رفت. بنابراین با قدری اقباض می توان گفت که در غرب و تمدن غرب عقل و خرد مبنا و شاخص است و در شرق و تمدن شرق احساس و اشراق. این استدلال به معنی آن نیست که در غرب احساس و اشراق هیچ کارکردی نداشته و ندارد و یا در شرق عقل و خرد همواره غایب بوده است. بلکه بحث بر سر عمدگی هر کدام از این دو مقوله می باشد. جدال نظری جهت اثبات و یا ابطال این استدلال جدالی است تاریخی که بی پایان و حتی بعضا گمراه کننده است. زیرا در تفکر توحیدی که نشانه های زیادی از آن را حتی در غرب و در تمدن غرب و گنوستیستها نیز می بینیم خرد و عقل با احساس و اشراق دو مقوله جداگانه و در مقابل هم نیستند، بلکه به مثابه دو شاهبال پرواز انسان هستند و انسان در صورت نداشتن هر کدام از این بالها نمی تواند پرواز کند. به قول شریعتی دکارت و پاسکال با هم در انسان معنی پیدا می کنند. و گر نه انسان یک بعدی می شود.

نتیجه اینکه خرد و احساس و به تعبیری عقل و عشق می بایست توامان در انسان رشد و تجلی پیدا کند. در تمدن غرب که مبنا را خرد و عقل قرار داده است به این دلیل می باشد که انسان (فرد) را اساس و مبنا می داند و رابطه اش با طبیعت، اجتماع و کل هستی رابطه ای نیست که در کلی بنام هستی معنی پیدا کند. زیرا خود فرد مبنا و غایت هستی است. از این منظر انسان که بهتر است بگوئیم فرد در مقابل هستی و در تقابل با هستی معنی پیدا می کند

و در واقع حاکم بر طبیعت است و رابطه اش با اجتماع تنها بخاطر آن است که اجتماع بتواند مبنا و غایت بودن فرد را به اثبات برساند. در این جهان بینی رابطه فرد با عقل و شعور حاکم بر هستی (غایت هستی) قطع می شود. زیرا می تواند با عقل خود بنیاد و خود کفا مسائل هستی را حل و فصل کند. این عقل خود بنیاد و خود کفاء که در بینش بورژوازی و لیبرالی از آن به عنوان عقل ابزاری نیز نام می برند به تمامی در خدمت تامین منافع فرد عمل می کند. در واقع رسالتش تامین منافع فردی است. اگر به دنبال علم و یا تکنیک و کشف حقایق هستی می رود، انگیزه اش نه کشف حقایق رازمند هستی و جهان (زیرا که دیگر رازی در جهان نیست) بلکه به دنبال راز زدایی از هستی و به تامین نیاز انسان جهت حاکم بودن بر هستی و طبیعت و تامین نیاز های مادی انسان می باشد. انسانی که هم ابژه است و سوژه. هم ماده است و هم معنا. هم مبناست و هم غایت. متأسفانه این انسان در تفکر بورژوازی همان فرد است و فردیت در اینجا شاخص و مبناست. تمامی کنشها و واکنشها می بایست در خدمت تحقق همین فردیت باشد. فردیتی که در مقابل فردیت هستی قرار می گیرد. عقل و خرد در این رابطه دیگر تنها عقل خود بنیاد نیست، بلکه ابزاری است در خدمت تحقق این فردیت. به همین خاطر از آن به عنوان عقل و خرد ابزاری نیز نام برند. لیبرالیسم بنیادش بر همین نظام فلسفی استوار است. به همین دلیل نیز ضد سوسیالیسم و ضد اجتماعی کردن ابزارها و امکانات اجتماعی است. اما از سوی دیگر ما برای رسیدن به دموکراسی نیازمند تحقق فردیت و اندیوید هستیم. زیرا پایه های دموکراسی بر مبنای تحقق فردیت در جامعه معنی پیدا می کند. و تحقق فردیت در جامعه نیز رابطه تنگاتنگ دارد با خرد فردی و حقوق فرد در جامعه. انسانی که نتواند خرد و اندیشه خود را به کار گیرد از حقوق خود نیز نمی تواند دفاع کند و نمی تواند برای تحقق اش مبارزه و تلاش کند.

تا زمانی که رابطه این فردیت و خرد در رابطه با کل هستی مشخص نشود و این فردیت و عقل جدای از هستی (یعنی طبیعت، جامعه و خالق هستی) باشد، دموکراسی بدست آمده نیز نمی تواند در خدمت انسان، جامعه و طبیعت باشد و رابطه اش با معنویت و شعور حاکم بر هستی نیز روشن نیست. بلکه این دموکراسی در خدمت تحقق منافع فرد (فرد نه به معنای اندیوید بلکه به معنای آگو و آگوسنتریسم) می باشد. فردیتی که می تواند توجیه گر زیربنای فلسفی نئولیبرالیسم و سرمایه داری لجام گسیخته شود. در واقع فرد و یا افرادی که بیشترین منابع ثروت را در دست دارند، این دموکراسی را نیز که منبع قدرت جمعی است به انحصار خویش در می آورند به همان گونه بیشترین منابع ثروت را به انحصار خود در آوردند. و این دموکراسی نامش دموکراسی صاحبان قدرت و ثروت است.

فردیت و دموکراسی در جهان بینی توحیدی

اما در توحید و در جهان بینی توحیدی که در واقع در مقابل جهان بینی لیبرالیستی و بورژوازی است رابطه انسان (فرد) با جامعه و طبیعت و شعور حاکم بر هستی یک رابطه هم منطقی و هم عاشقانه و عرفانی است، یعنی به صورت اجزای منفک از همدیگر و در مقابل هم نیستند، بلکه تحقق شان در ارتباطی تنگاتنگ و در خدمت تحقق همدیگر معنی می یابد. در واقع رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با جامعه و با شعور حاکم بر هستی (خدا) یک رابطه تقابلی و نفی ای نیست، بلکه رابطه ای است تقابلی و اثباتی جهت تحقق و رشد متقابل یکدیگر. به همین خاطر هست که در جهان بینی توحیدی اساساً

یک نوع اعتدال و میانه روی وجود دارد. زیرا تقابل ما بین پدیده های هستی یعنی طبیعت، انسان و اجتماع با یکدیگر ناگزیر است. مثلا انسان بخاطر اینکه زنده بماند باید از پدیده های طبیعت بهره جوید. در واقع من به عنوان یک انسان وقتی یک سیب یا یک مرغ و یا یک ماهی را می خورم، بودن خود و بقای خود را به اثبات می رسانم اما بودن آن سیب یا آن مرغ و یا آن ماهی را نفی می کنم. به همین خاطر اگر در این رابطه اعتدال نباشد و زیاده روی باشد، دیگر طبیعت را که آن هم در رشد و باروری است به اثبات نمی رسانم بلکه به کلی نفی اش می کنم. درست رابطه ای که در جهان بینی بورژوازی و لیبرالیستی مشاهده می کنیم. بهره برداری از طبیعت نه برای تداوم بقای انسان بر اساس نیازهای واقعی انسانها، بلکه در خدمت بدست آوردن سرمایه ها و سودهای نجومی برای افراد و نظامهایی که خود را مبنا و غایت هستی می دانند و رابطه شان با طبیعت و اجتماع وکل هستی رابطه ای تقابلی و نفی است.

همین امر در رابطه با اجتماع نیز صدق می کند. کسی که امکان ایجاد شغل و کار برای دیگران (اجتماع) دارد اگر تنها به سود و منافع خود بیندیشد و به منافع کارگران و کارکنان خود و نیز معیشت آنها اهمیت ندهد و به رشد مادی و معنوی آنها فکر نکند، تنها به اثبات خود و نفی دیگران می پردازد. اگر هم به آنها مزد ناچیزی می دهد تنها بدین خاطر هست که آنها نمیرند تا بتوانند منافع آن فرد و یا افراد را تامین کنند. یعنی همه چیز در خدمت تحقق فردیت هست و دموکراسی هم باز در خدمت فرد هست.

اما توحید در هستی به انسانها در عین استقلال فردی شان احساس "ما" بودن می دهد. استقلال فردی انسان در قرآن بدینگونه است که قرآن می گوید هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و هر کس مسؤل پاسخگویی به اعمال خویش است. هم چنین توحید به انسانها احساس وحدانیت و یکی بودن می دهد و همین احساس وحدانیت باعث می گردد تا در اوج استقلال فردی دارای احساس جمعی و ما بودن باشد. زیرا همانگونه که "ما" بودن بدون وجود "من" های مستقل عقب مانده، قبائلی و خطر ناک است "من" نیز بدون احساس "ما" بودن متکبرانه، خودخواهانه و خطر ناک است. امری که در شکل اول جوامع سنتی و عقب مانده را رنج می دهد و در شکل دوم آن جوامع مدرن و سرمایه داری را. به همین خاطر علامه اقبال لاهوری این نتیجه را از روح حاکم بر قرآن می گیرد که انسان عبارت است از 1- آزادی 2- مساوات و برابری و 3- مسولیت جمعی. در واقع توحید نوع خاصی از اومانیزم را که به فرد هم احساس فرد بودن می دهد و هم احساس جمع بودن، می دهد. در حالیکه اومانیزم مبتنی بر اندویدوآلیسم و نیولیبرالیسم تنها به فرد احساس فرد بودن و فردیت پرستی می دهد و او را از مسولیت جمعی و مساوات طلبی و آزادی حقیقی باز می دارد.

در توحید اگر چه فرد و تحقق فردیت مبناست و به قول اقبال لاهوری من متناهی تلاش می کند تا من نا متناهی را در خویشتن متبلور کند، استفاده از خرد و عقل نقشی اساسی جهت تحقق فردیت دارد، اما این خرد و عقل آمیخته با عشق و عرفان می باشد که در فرهنگ قرآنی فهمیدن (لب) گفته می شود. در واقع فرد خرد مند جهت ایجاد رابطه با خود، طبیعت، اجتماع و شعور حاکم بر هستی (من نا متناهی) همگام با شناخت آنها هم چنان آنها را حس نیز می کند و آنها را می فهمد و خود را در مجموعه ای هماهنگ و یگانه و در مجموعه ای بنام حقیقت هستی احساس می کند. در واقع خرد و احساس او در کلیتی بنام حقیقت معنا و مفهوم می یابد، فردیت و خرد فردی در این منظومه هستی (حقیقت) اگر در

صدد اثبات و ارتقای خود است نه بخاطر نفی طبیعت، اجتماع و شعور حاکم بر هستی (من نا متناهی) بلکه بخاطر اثبات آنها و حفاظت از آنها نیز هست. در همین رابطه خود خواهی، خود محوری (اگوستنتریسیم) جایش را به عشق به خود، طبیعت، اجتماع (هموعان) و نیز هماهنگی با شعور و یا خرد حاکم بر هستی می دهد.

در جهان بینی توحیدی این اگوستنتریسیم و خود محوری، منفعت طلبی فردی و قدرت طلبی نیست که خواهان اثبات خود و نفی دیگران هست بلکه اعتقاد به رشد و خداگونه شدن انسان در منظومه ای بنام حقیقت است که عامل حرکت و تلاش آدمی است. انسان در این حرکت و تلاش خود را نه بیگانه با هستی بلکه یگانه با هستی می یابد و هر چه را برای خود نمی پسندد برای دیگران هم نمی پسندد، عقل و خرد چنین انسانی دیگر به مثابه ابزاری که تنها در خدمت منافع فردی اش باشد قرار نمی گیرد که در روند اجتماعی اش تبدیل به ابزاری در خدمت صاحبان قدرت و ثروت شود، بلکه به عنوان خردی آمیخته با عشق و عرفان در خدمت رشد فردی خود، حفاظت از طبیعت و نجات جامعه و نوع انسان و نهایتاً هماهنگی با حقیقت هستی در حرکت است. از همین طریق هست که پایه های دموکراسی و آزادی بنا می شود.

شکل گیری دموکراسی در جوامع سنتی بر پایه فردیت و خرد فردی

متأسفانه در جوامع سنتی استفاده از عقل و خرد بنا به دلایل متعدد به ندرت دیده می شود و آنچه که پایه و اساس است، شور و هیجانات قبیله‌ای، خانوادگی، قومی و مذهبی است که عمدتاً بازبجه رهبران قومی، مذهبی، سیاسی و در بهترین حالت قهرمانان جهت مسخ، جهل و تحمیق توده ها می شود. به همین دلیل پایه دموکراسی و آزادی اساساً قابل شکل گیری نیست. بسیاری از نظریه پردازان بر آنند که در جوامع شرقی اساساً دموکراسی قابل تحقق نیست، زیرا امکان رشد فردیت و استفاده از خرد به خاطر غالبیت احساس بر خرد وجود ندارد. در واقع روح قبیله‌ای بر مدنیت تقدم دارد. به همین دلیل نیز حتی زمانی که جوامع شرقی از حالت جامعه سنتی و قبیله‌ای خود دور می شود و شکلی مدرن متناسب با رشد صنعت و تکنولوژی و یا تحمیل مدرنیسم به خود می گیرد، باز روح جمعی و قبیله‌ای، رهبر سالاری، قهرمان پروری و پیشگام سازی در آن جوامع حاکم است. در چنین جوامعی باز رهبران سازمانها، احزاب و تشکلات سیاسی که عمدتاً رهبران اعتقادی و ایدئولوژیک هستند تا رهبران خردمند، دموکرات و منعطف، داری صلاحیت های مشخص و حقوق ویژه می شوند. این رهبران، پیش کسوتان، قهرمانان و پیشگامان علیرغم اینکه شعارهایی نظیر دموکراسی، سوسیالیسم و برابری می دهند، اما کاریسماتیک و اقتدار طلب هستند و بخاطر وحدتشان با ایدئولوژی و اعتقاد مورد نظر و هم چنین صلاحیتهای ایدئولوژیک و تئوریک و تخصص در امر سازماندهی و دارای جایگاهی ویژه در روابط اجتماعی و تشکیلاتی می شوند و این جایگاه ویژه به آنها حقوق ویژه هم می دهد. حقوق ویژه ای که مانع رشد و تبلور فردیت و به کار گیری خرد و عقل در روابط ساختاری و غیر ساختاری می شود.

در واقع در آن روابط، خرد و عقل و کار کرد آن وجود دارد، ولی خردی است فردی و کاریسماتیک که تنها رهبران و پیش کسوتان از آن بهره مند هستند. این خرد وقتی در

مناسبات ساختاری و اجتماعی قرار می‌گیرد دیگر شکلی اثباتی و متقابل ندارد، بلکه شکلی اثباتی در تائید و سود خود و نفی ای به ضرر و تکذیب توده‌ها دارد. در واقع رشد و تحقق خرد فردی و فردیت که لازمه آن به سیلان در آمدن خرده‌ها در درون ساختار و یا اجتماع است از تحرک باز می‌ماند و رشد نمی‌کند. بنابراین در جوامع نیمه سنتی و نیمه مدرن اگر چه خرد فردی در رابطه با بسیاری از نخبگان، روشنفکران، صاحب نظران، رهبران سیاسی و پیشگامان وجود دارد، اما بخاطر غلبه منانیت یا خود محوری و اثباط مطلق خود(بجای اثبات حقیقت، نوع دوستی و برابری) به هیچ وجه منجر به فعالیتهای جمعی قانونمند نمی‌شود. فعالیتهای جمعی ای که در آن بر خورد خرد های هم آغوش با عشق و عرفان با یکدیگر می‌تواند منجر به تصمیمات و برنامه‌ها ریزیهای مشترک جهت به سیلان در آوردن خرد و عقلانیت در کل جامعه جهت رهایی توده‌ها بدست خود توده‌ها شود. در غرب و در کشورهای مدرن مسئله خرد و کار کرد خرد و خرد جمعی را به نوعی حل کردند که متأسفانه کار کرد اجتماعی آن در حد هر 4 سال یکبار به پای صندوقهای رای رفتن تقلیل پیدا کرده است، اما در کشور خودمان وضعیت از این هم به مراتب بدتر است، زیرا برای انتخاب کردن و انتخاب شدن شرط و شروطی هزار پیچ وجود دارد و وقتی هم رای داده می‌شود به حساب دیگری ریخته می‌شود و وقتی گفته می‌شود رای من کجاست؟ پاسخ آن ضرب و شتم، زندان، شکنجه و اعدام هست.

بنابر این ما در رابطه با شکل‌گیری فردیت و به کارگیری درست خرد فردی باید راه درازی را پیمائیم. رفتن در راهی که غرب و سرمایه داری و نهایتاً نئولیبرالیسم رفته است چاره درد ما نیست. زیرا ما در این رابطه نیازمند جهان بینی غنی متناسب با ویژگیهای بومی جامعه خودمان هستیم. جهان بینی ای که رابطه انسان با خود، رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان با جامعه و نهایتاً رابطه انسان با شعور حاکم بر هستی(خدا) را به گونه ای دیگر تعریف می‌کند و آنها را نه درمقبل و درنفی یکدیگر بلکه در کنار یکدیگر و جهت اثبات همدیگر معنی و مفهوم می‌بخشد و خردی را پی ریزی می‌کند که آمیخته با عشق و عرفان است و خود را در یک منظومه هماهنگ و با معنی تعریف می‌کند. و آن جهان بینی همان جهان بینی توحیدی است که از یکسو با جهان بینی مادی سرمایه داری و نئولیبرالیسم در تعارض است و از سوی دیگر با جهان بینی شرک آلود اسلام فقهاتی. در اولی جایگاه خرد فردی به خرد ابزاری تقلیل پیدا کرده است و در دومی اساساً خرد و خرد مندی و مسولیت معنی ندارد، زیرا در جهان بینی اسلام فقهاتی انسان مکلف هست نه مسئول و انسان مکلف هم اساساً نیازی به خرد ندارد و تنها باید پیروی و تقلید کند.

مورخه : جون ۲۰۱۲ = تیر ۱۳۹۱ .
 با اسم رب مستضعفین .
 موضوع : تجربه ای از خرد جمعی .
 از : یاور .

راه عشق : گرچه کمینگاه کمانداران است

هرکه دانسته رود

صرفه ز اعدا ببرد!

ای یار ، ای یگانه ترین یار ، ایمان چیست؟! چه رازی است با آن و ما را چه نیازی است با ایمان؟ اگر آدمی را حیوانی خودآگاه تبیین کنیم ، که از برای زندگی کردن فقط به خواب و خوراک بسنده نمی تواند کرد ، پس چه چیزی او را از حیوانات طبیعی و غریزی تمایز می بخشد؟ معنا و معنویت که زندگی را فراتر از روزمرگیهای تحمیلی ، پوچی و حیوانیت ، تا به رضایت و قناعتی که او را شکرگزار می دارد . آری ، حیوانی خودآگاه که در نگاه توحیدی تا به دوستی با خدا ، معراج می تواند کرد . و ایمان از برای او ؛ چنین معنایی است . خردی عاشقانه که در منش او + رابطه هایش با پدیده های هستی و هستی تجلی می یابد . رابطه هایی که منش را با همسرش + طبیعت و مردمش ، از آمیزش و آموزش تا به دریافتی از خویشتن و خودآگاهی (توحیدی) رهنمون می گردد .

از اینرو در تفکر و شناخت ؛ ۲ حوزه نفسانی و جهانی به اعتبار خودشناسی از همدیگر قابل تفکیک است ، و این تفکیک را نه ارزشی ذاتی است .

در قران آمده : سوگند بزمین و آنچه گستردهش + و به نفس و آنچه برپا داشتش + پس فساد و رشد را به آن الهام کردیم + براستی ، رستگار شد آنکه پاکش نگاه داشت + همانا از زیانکاران است ، آنکه آلودش [شمس / ۶ تا ۱۰]

شاید بتوان ؛ پاکی نفسانی را زمینه ساز احوال و دریافتهای یگانگی من آدمی با جهان هستی قلمداد کرد . اگر چنین باشد ، در دنیایی که منانیت و سلطه ، دست درکار فرمانروایی بر انسان و انسانیت بوده ، تاریخ و نسلهای بشری را به اسارت و خودفراموشی کشانیده اند ، تزکیه نفسانی و اجتماعی چگونه مقدر آدمی خواهد شد؟! آنها در ایرانی که استبداد زدگی و پدرسالاری + بساط ریش سفیدی در بافت قومی - مذهبی اش ، قرون سیاه سلطه را بر ایران و ایرانی تحمیل داشته ، راه هرگونه کار جمعی مبتنی بر خرد جمعی که فرد را هم بحساب آورد به بن بست کشانیده است ، چه راهکارهایی را . . . ؟!

آخر ، این من آدمی ناگزیر از زیستن در حصار محیطی است ، اینچنین آلوده ! و اندیشه های نو در نو که از ره می رسند هر دم ، اندیشه هایی سرگردان و گذرا . هردمی ، فکری چو میهمانی عزیز ! یادی + یادآورانی که از گذشته های دور می رسند و روبسوی فرداها دارند ، اما عقیم می شوند و سترون . در بهترین حالتش ، رهروانی سماوی می یابند و بگوشه ای از نخبگان جامعه بسنده می دارند ، که

سانسور و استبداد امانشان نمی دهد + منانیت ؛ آنها را از بکارت و زایندهگی ، هم کار جمعی که در کار رهروان زمینی ، روبسوی خویشتن خدایی دارند ، وامی دارد

روزگاری از روزگاران بسر می آید که در آن ، جنگ رژیم فقاقت با نهادهای مدنی ، در واویلا ترین حالتش نمایان است . جنگی به میراث از گذشته های تاریخ ایران ما . نماد بافت مذهبی + پدرسالاری و نظام ارباب - رعیتی در تقابل با نسلی که در از هم شکافتن این بافت ، شمشیر می زند . و ظاهرا آلترناتیوی همچون جامعه مدنی را مطرح می دارد که در آن : حقوق شهروندی + نهادهای مدنی + قانون ، را در حدفاصلی از تقابل میان مستضعفین با نظام استکبار فقاقتی و نظم نوین جهانی برمی کارد . و می شاید که ما (رهروان راه بازگشت به خویشتن ایرانی - توحیدی ، که بنوعی ؛ انسانگرایی را از لیبرالیسم + مبارزات طبقاتی را از مارکسیسم و رهایی از سلطه را از عرفان برگرفته ایم) در این گذار ، سهم خود را ادا کنیم . در اینچنین مقطعی سخن از خرد جمعی در میان می آید . خرد جمعی !؟

خرد جمعی = ایمان + عمل + حال .

*ایمان به خدای یگانه

شاید بتوان در دیدگاه توحیدی از نوعی تفکر قلبی سخن گفت ، که عشق ؛ برگیرد از میانه دویی . تفکری که امروزه در واژه ایدیولوژی مصداق می یابد . تفکری که صرفا به عقل و استدلال (فلسفه) بسنده نمی تواند کرد . نوعی بازی کشف و شهودی است میان من آدمی (و نه فقط فکر) با خدا ، که در رهروان عرفان زمینی از طریق شناخت تجربی آیه های زمینی ، کشف ماهیت پدیده و دریافت شهودی از جایگاه آن در تمامیت هستی + به خویشتن (من + خدا) یابی نایل می آید . در شناخت این آیه ها ، امروزه ، علم نقشی بسزا ایفا کرده که می شاید از آن بهره گرفت ، گرچه قله های دست نیافته بسیاری در عرصه انفس و آفاق در پیش پا دارد . و از آنجایی که من نسبی در تقابل (جدایی باشوق و صلوات) با من نامتناهی در محدوده زمان و مکان گرفتار آمده ، ناگزیر به تاریخ چنگ می اندازد و در شرایط اجتماعی خاصی که قرار گرفته ، خداگونگی را به امامت ، عینیت می خواهد بخشید . جهت دفاع از منافع مستضعفین به شکلگیری *چپ مذهبی* در ایران مدد می رساند + با جامعه روشنفکری و هنری درمی آمیزد تا الگوی توحیدی اش را در جامعه عیان دارد و در تقابل با نمادینه های اساطیری و بت سازیهای هالیوودی ، نسل جوان را متوجه الگوی انسانی دیگری بکند . و این خود ، مستلزم تغییر در من آدمی در یکسو ، و جامعه در سویی دیگر است . در اینجا ایدیولوژی ؛ با طرح جهانی (خدا ، انسانشناسی ، جامعه و طبیعت) + روش شناخت و ارایه الگوی انسانی ، راهنمای عمل توحیدی + یکی از مبانی خرد جمعی می گردد در مقطع تاریخی خاص جامعه ای معین (ایران) + دوستان و دشمنان خود را در می یابد + در ساختن تاریخ فردا ، سهم خود را بعهده می گیرد .

*عمل توحیدی

خودسازی در تعامل با جامعه سازی ؛ جانمایه عملکرد و عینیت بخشیدن به نظریه پردازیهای توحیدی می باشد ، با تاکید بر این مهم که این تعامل را سمت و سویی جز از رهایی و بازهم رهایی ، آری ، رهایی انسان از سلطه و من های دروعینش نمی باشد !!

همانطوریکه معلم می گوید : انسان بمعنی فرد و گروه ، همیشه و مطلقا زاییده و پرورده محیط طبیعی و اجتماعی اش نمی باشد ، از اینرو می تواند در روند تکامل تاریخ ، بعنوان یکی از عوامل تغییر و تحول محسوب گردد + آنچه خودسازی را معنا می بخشد یک ایدیولوژی است و یک ایده آل + مسیر تکامل وجودی انسان ، بسوی آزادی است [شریعتی / خودسازی انقلابی / ۱۳۴ و] .

پس ۳ مقوله ؛ من آدمی + گروههای اجتماعی و جامعه ، موضوع عمل توحیدی است که بصورت جمعی در روند حرکت تکاملی تاریخ تبلور می یابد .

احساس عرفانی : کشش وجودی توامان با انرژی ماورای تفکر و تعقل ، یعنی *عشق* در تاریخ و فرهنگ ما ، از آدمهای حقیر ، انسانهایی بزرگ و روحهای عظیمی بر ساخته که تمدن صنعتی و بورژوازی غربی با اکونومیسم و تکنولوژی پیشرفته اش ، برآستی عاجز از پروراندنش می باشد . آنچنانکه شیخ بسطام در حدود قرن سوم هجری از طریقت درویشی می گوید : آنکه در کنج دل ، پایش به گنجی فرو شود ، در آن گوهری (دوست داشتن) یابد ، جوینده این گوهر را درویش می نامند .

اما در مرحله ای از مراحل شکلگیری ، کار گروهی ، موکول به ؛ سنخیت (نوع فعالیتهای مشترک) + مرانامه + رهبری + هسته سخت اولیه شامل افرادی مومن ، هم پیمان و مصمم + حلقه های ثانوی از حامیان و همیاران + نوعی تقسیم کار در شوراهای اجرایی + شورای هماهنگی از نمایندگان شوراهای اجرایی + زمانبندی دوره ای و رابطه فرد و گروه ، هم گروه با دیگر نهادهای اجتماعی می باشد .

بنظر می رسد که ایران ما در این مقطع از تاریخ ، آبیستن فعلیت بخشیدن به نهادهای اجتماعی و نفی سنت است ، لاجرم مرحله جدیدی که آغاز می شود . رژیم فقهاتی که ماهیت مذهبی - ارتجاعی داشته و مصمم بر حفظ اقتدار ولایت فقیه می باشد ، بخوبی واقف است که فقط بر بستر بافت مذهبی - توده ای است که می تواند به حیات خود ادامه دهد ، از اینرو به مکر و بیرحمی از سرزدن و رویش نهادهای مستقل صنفی + فرهنگی و سیاسی ممانعت به عمل می آورد . اما چگونه گیاه را از رویدن ، تاریخ را از تکامل و انسان را از رهایی ، نهی می توانی کرد ، ای فقیه ولایتمدار !!

و آنگاه که رژیم سرکوبگر فقاقت ، بنام امنیت کشور و حفظ نظام ولایت ، نرگس محمدی ها و رضا شهابی (از فعالین کارگری) ها را به مسلخ می کشد . یادآور اخراج همان بایزید بسطامی است ، که بهنگام اخراجش ، پرسید : جرم من چه می باشد ؟ پاسخش دادند : کافری ! خنده کنان از شهرش دوری می گرفت و نجوا می کرد : خوشا به مردم شهری که کافرش من باشم !!!

گرچه از این عارف نامی ، دستخطی هم برجا نمانده ، اما گفته می شود که او : من ی بود که یکتویی (سبحانی !؟) را به تجربه ای درونی ، فهم کرده بود .

*حال

ای یار ، ای یگانه ترینم . به ندای درونیت نیز هم ، گوش فرامی شاید داد . وقتی از مشغله روز و کار ، به خلوت شبها می خزی . با خدا ، خودت را نجوا کن . وز محرکهای اجتماعی و انگیزشهای نفسانیت پرده را برگیر . آینه دل بگشا ، و زنگار آنرا با اشکهای گرم برشوی . با خود (من خدایی)ت ، دستکم روراست باش . و فردا را ؛ گرچه به وادی سلسله مراتب فرمانفرمای سلطه + و ندر فضای محتسب زده ، بکار و اجابت نیاز خانواده و من ت ، سرمی خواهی سپرد . ندای درونت را اما ، همچون شمعی از نور خدا ، در ظلمات تحمیلی سلطه برافروز . و بنوعی جذبه و خلسه ، رنجها و آرزوهایت را با خویشتن به مراقبه بگزار . تا شاید پراکندگی های دنیای دیوانه امروز را به بیکارچگی و هماهنگی در قوای نفسانی و اجتماعیت ، دریابی !؟

حال = تجربه های نفسانی را در همگامی با شوراهاى مردمی شدن و روند تکامل تاریخ ، تعالی بخشیدن ، و تابا رهایی + وصال یار . . . !

زنده باد آزادی

پیروز باد مبارزات مستضعفین

شوراهاى مردمی شدن رامدد

کنیم + یا علی !

www.smtohidi.com

زایش خرد جمعی در کدامین بستر؟

رضاشیرازی
تیرماه 1391
جولای 2012

برخی از واژه‌ها و مفاهیم ریشه در فرهنگ و تاریخ ما دارد و برای درک و فهم آنها با مشکل چندانی مواجه نخواهیم شد. تنها برای به روز کردن و تفسیر و تاویلی نو از آنها جهت پاسخ دادن به پرسش‌های امروزی هیچ راهی به غیر از تحول معنایی، خوانشی جدید انسانی از آنها و بالایش و زنگار زدائی نداریم. واژه‌ها و مفاهیمی همچون عشق و عرفان، ادب و اخلاق، غنی و فقیر، حاکم و محکوم، رعیت و ارباب، ایمان و کفر. اما در تاریخ و فرهنگ جدید سیاسی اجتماعی امان با مفاهیمی روبرو شده ایم که نه دارای ریشه تاریخی و فرهنگی در ایران هست و نه دارای مراجع نظری و فکری غنی و درونی. به همین دلیل است که در تاریخ جدید ما یعنی از آغاز مشروطه و حتی با صعود و افول دوره صفویه به مرور مفاهیم و واژه‌ها و تعبیری که ریشه‌ای کهن در فرهنگ و تاریخ ما نداشته و ندارند مواجه شده ایم و از گمانی همچون حقوق فردی، حقوق شهروندی، حقوق اصناف، وفاق ملی، انقلاب، اصلاح، توسعه، جهت‌گیری طبقاتی، حقوق و نظام سیاسی، حقوق اقوام، حق طبقات فرودست، قانون اساسی، مناسبات دموکراتیک و خرد جمعی و غیره.

هر چند برخی از نویسندگان ایرانی طی چند سال اخیر گه‌گاه‌ها از خرد جمعی سخن گفته‌اند اما همه ما می‌دانیم که معنا و مفهوم خرد جمعی در ایران هم از نقطه نظر تئوریک و هم از نظر عملی دارای پشتوانه غنی و کافی نیست. به دلیل همین عدم دارا بودن پشتوانه تاریخی و نظری است که سخن گفتن از این موضوع بسی مشکل هست.

بهرحال نسل من که تجربه تلخ شکست قیام 57 و حاکمیت استبداد مذهبی و طبقات ناشی از آنرا به خوبی می‌فهمد و بیش از سی سال هست که در حوزه امر سیاست فعال است و با وجود ناکامی‌های فراوان همچنان به کار جمعی باور دارد و تقلا می‌کند دست آوردهائی در این زمینه برای جامعه ایران از خود به جا بگذارد، به گمانم قادر هست در این عرصه نکاتی را جهت انباشت تجربه ارائه دهد. بنابر این سخن از خرد جمعی به نوعی تئوریزه کردن تجربه‌ای است که می‌تواند برای نسل‌های بعدی آموزنده و شاید راه‌گشا باشد. اجازه می‌خواهم فوراً اضافه کنم که سخن از خرد جمعی و تئوریزه کردن تجارب در این حوزه زمانی ممکن و میسر است که به مبانی خرد منتقدانه و بینش انتقادی تکیه کرد. بینشی که متأسفانه در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ما چندان سترگ نیست.

امروزه برای ما تا حدودی روشن و آشکار شده است که در تاریخ فرهنگ ما و میراثی که از آن به ما به ارث رسیده است به دلیل آنکه خرد و خرد ورزی در حاشیه بوده و خردگرایی در چهارچوب و دامنه نفوذ نخله‌های کلامی و عرفانی قرار داشته و صدالبته اندیشه و بینش قشری‌گری فقهائی در پی نابودی آن بوده است، ظاهراً هیچ راهی متصور نیست، مگر آنکه بتوانیم خرد ورزی را بعنوان یکی از راه‌ها و مولفه‌های برون رفت از بحرانهای همه جانبه‌ای که تاریخ جدید ما را دربر گرفته، اعتلا بخشیم. تا در ضمیر خودآگاه ملت ما جای خویش را بیابد. امری که در تاریخ ما درحاشیه بوده، به جریانی غالب مبدل شود و به

تعبیری در متن فرهنگ عمومی و اجتماعی ما جای خود را بیابد و در متن و بطن رویدادهای کلان قرار گیرد.

ما می دانیم تفوق اندیشه فقهاتی در حوزه سیاست و حاکمیت چند دهه استبداد مذهبی در ایران زمینه تاریخی و فرهنگی داشته است. مسائلی همچون شرع و عرف، محرم و نامحرم، حلال و حرام، مقلد و مجتهد، ارباب و رعیت، کفر و ایمان، حاکمیت شرع همه و همه در ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه ما ریشه داشته است. ریشه ای تاریخی و بعضاً کهن. اما مفاهیمی چون درست و نادرست، عقلانی و خرافی، خردگرا و گذشته گرا، چندان جایی در ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه ملت ما نداشته است. هر چند که برخی از افشار روشنفکری گه گذاری از خردمندی، خردگرایی و خرد ورزی سخن گفته اند اما نتوانسته اند آنرا در فرهنگ عمومی و اجتماعی و سیاسی ایران زمین رسوخ دهند. و بن پایه های نظری و فکری بینش نقادانه را در حد کافی مهیا کنند.

به نظر می رسد که دو عامل، بازدارنده بینش نقادانه و خردگرایی در ایران است. که بطور خلاصه به آنها اشاره می کنیم تا در پرتو آن شاید قادر شویم نکاتی در حوزه زایش خرد جمعی با شما در میان بگذاریم.

از نقطه نظر فردی؛ خود رایی امکان نه سیلان جمعی را ممکن می گرداند و نه اجازه می دهد که بینش و نگاه نقادانه در فرد پدیدار شود. در خود رایی حق و حقوق برای دیگری قائل بودن محال هست. محور و بنیاد هر امری را فرد خود رایی تعیین می کند. زمینه های مادی و عینی این موضوع را براحتی می توان در مناسبات اجتماعی و فرهنگی و طبقاتی در ایران امروز دید. پدرسالاری و مردسالاری در خانواده، خود رایی لجام گسیخته در بنگاههای اقتصادی و رابطه کشنده کارفرما و صاحبان سرمایه با نیروی کار، اتوریتیه طلبی و خود رایی در میان مراجع رسمی مذهبی، تصویب و اعمال قانون توسط قانون گذار، اعمال سلطه حکومت به تمامی شئون زندگی. شما می بینید و به خوبی قابل فهم هست که خودرایی و خود محوری فرد در میان مناسباتی شکل و قوام می یابد و یافته هست که به نوعی سلسله هر می را به خوبی متجلی می کند. هر فرد با تکیه به اتوریتیه مادی و معنوی خویش اعمال نظر می کند و آنرا حق خویش می پندارد و همین چرخه معیوب خود رایی در تمامی شئون اجتماعی سیاسی و حتی فرهنگی و خانواده گی امکان باروری خرد جمعی را تماماً زایل و نابود می کند. حقیقتاً چه می توان کرد تا جامعه ما از این خودرایی و خود محوری فاصله گیرد آیا تغییر و تحولات سیاسی در ایران مجال را فراهم خواهد کرد تا این خود رایی خانمان برانداز ریشه هایش بخشکد و امکان زایش خرد جمعی بیار آید و یا نه تنها و تنها در بسستر تحولات اجتماعی ست که در چهارچوب ایجاد مناسبات دمکراتیک، خود محوری و خودرایی چندان جولان نخواهد یافت تا سرنوشت جامعه را چنان رغم زند که خوی و خصیصه استبدادی به یک ویژگی همه گیر مبدل شده باشد.

روابط انسانی و مناسبات دمکراتیک که خود رایی و استبداد رای و خود محوری را برنمی تابد بخشا هم نیازمند مولفه های فرهنگی ست و هم نیازمند نظام های ارزشی ست که حقیقت را همچون منشوری بدانند و ترویج کنند که صاحب مطلق العنانی ندارد. بعلاوه آنکه در اصل افرادی قادرند در کار جمعی خلاق که خرد جمعی از آن منتج می شود سهیم باشند که روحیه خودرایی و خود محوری در آنها تقلیل یافته باشد که حقیقتاً در پروسه عمل نه تنها به ساز و کارهای دمکراتیک و حق رای و انتخاب افراد پای بند باشند بلکه فردی آزاد منش و دمکرات شده باشند.

از نقطه نظر اجتماعی؛ به گمانم خرد جمعی بیشتر یک رفتار و خصیصه هست تا یک نظر و فکر و اندیشه. جنس آن طوری ست که به خوبی نشان می دهد که هر عملی و هر رفتار و خصیصه و خصوصیتی هر چند که ریشه های نظری و فکری را توامان داراست و همچنین به این اصل و کشف آن هم اعتقاد و ایمان داریم که نظر و عمل و تئوری و پراتیک و رابطه اندام وار و تاثیر و تاثر دیالکتیکی آنها قابل نفی و انکار نیست، با تمامی این اوصاف در عمل متجلی می شود و در روابط شکل می یابد و به بار می نشیند. زیرا هر عملی از نگاهی و هر نگاه و دیدی به شکلی از اشکال در عمل به خود معنا می دهد و معنا می یابد. در اصل خرد جمعی تمایل عملی در تحقق راه کارهائی ست که بطور جمعی به آنها بتوان رسید. خرد جمعی نتیجه کارکرد اجتماعی گروهها و دسته ها و بخش هائی از جامعه هست که امکان فراتر رفتن و غلبه به موانع اجتماعی را در حوزه های خرد و کلان در بخش های عمومی و در سپهر جامعه برای خویش مفروض دارند. از همین نقطه نظر هست که قدرت متمرکز در پذیرش خرد جمعی مستقل نه تمایلی دارد و نه با منافع آن سرسازگاری دارد.

در هر سازمان و حزب سیاسی و نظام سیاسی حاکم که قدرت در آنها تمرکز یافته باشد، خرد جمعی چندان قابل پذیرش نیست. زیرا آن متجلی کننده گرایش مشارکت عمومی ست. گرایشی که تنها و تنها در مناسبات و روابط دمکراتیک امکان زایش دارد. قدرت متمرکز در زیرلوای هر نام و مسلک و مرام و نظام ارزشی هر نوع امکان سیلان و جاری شدن مناسبات آزاد منشانه و دمکراتیک افراد را بطور پیچیده یا ساده، آشکار و یا پنهان سد می کند. و این اصل گرانبها را تجربه سیاسی و اجتماعی ایران در همین چند دهه به درستی عیان کرد.

روحانیت رسمی حاکم به مخوف ترین جریان حاکمی مبدل شد که تاریخ سیاسی جدید ایران چنین تجربه دردناکی را نداشت. بویژه در نظام های استبدادی مخصوصا در استبداد مذهبی که قدرت تماما میان مراجع رسمی دین بویژه دین دولتی و ارگانهای نظامی و امنیتی اش بخش شده است. این موضوع نشان دهنده آن هست که تمرکز قدرت جز انحراف، فساد و بن بست در حوزه سیاست چیز دیگری را به ارمغان نخواهد آورد. زیرا عیار سنجش در ایران امروزه صرفا دمکراسی خواهی بلکه پی ریزی مناسبات دمکراتیک و گردن نهادن به الزامات و ساز و کارهای دمکراتیک هست. با این وجود نمی توان و نباید نادیده گرفت که استبداد مذهبی که خود متضاد و منافی خرد جمعی مستقل از قدرت حاکم هست خود در سالهای اخیر به تعبیر درست و عمیق سهراب رزاقی یکی از نظریه پردازهای نهادهای مدنی در ایران به دنبال تقویت نهادهای مدنی متکی به قدرت است.

اجازه دهید بعد از طرح اشاره وار دو مانع اصلی خرد جمعی به تجربه ای که خود از سر گذارندیم اشاراتی داشته باشیم. این تجارت را شاید نتوان به کل احزاب سیاسی ایران تعمیم داد و کار عقلا نه ای هم نیست. اما در میان پیروان منتسب به پویندگان چپ مسلمان ما افراد و اعضای سوسیالیست های مسلمان طی چند دهه فعالیت سیاسی آنها در خارج از کشور به شکلی که بیان خواهیم کرد خرد جمعی را کم و بیش تجربه کردیم تا جائیکه شاید بتوان تا حدودی آنرا تئوریزه کرد.

الف - زایش خرد جمعی از یکسو نیازمند بستر و فضای مناسب هست که همه افراد در آن احساس کنند که به حقیقت سهمی در روند حرکت دارند. پیوند هم دلانه فرد با جمع هم از نقطه نظر جهت گیرهای کلان و هم از جنبه ارزیابی واقع بینانه از حرکت و تاکید جمع به اصول و قرارهائی که ناشی از تصمیمات عمومی ست. همین اصل مقدماتی زمانی امکان تجلی خواهد

یافت که شخصیت هائی که محیط پیرامون؛ شغل، تحصیل، درجه برخوردارى، ریشه های طبقاتی، که همه تشخص اجتماعی بیار می آورد، چندان در کار جمعی محلی از اعراب نداشته باشد. بستر و فضای برابر برای همه بطور نسبی. برابری کارگر، مهندس، کشاورز زاده، دانشجو، تکنوکرات، حساب دار و معلم و بیکار، فضای برابر برای فردی که شکنجه شده وزندان کشیده است با عضو مبتدی و فردی که چند سال پیش نیست همدلانه با حرکت و تشکل همراهی می کند. فضا و بستری برابر برای عناصر کارکنسته سیاسی و فکری و متبحر با افراد کم سابقه و کم تجربه از نقطه نظر سیاسی.

پرسش اصلی این هست که مگر می توان در مناسبات تماما شرک آلود و ضد انسانی روابطی موحدانه را پی گیری کرد؟ پرسش دیگر این هست که مگر می توان در مناسبات سرمایه داری که همه چیز به سود و پول ختم می شود، جدا از مناسبات جاری حاکم در جامعه، نظام ارزشی دیگری را جاری کرد و از تجربه آن سخن گفت. تجربه به ما آموخت که امکان تجلی خرد جمعی دقیقا به نظام ارزشی برابری خواهانه ما و کشف راه کارهای مادی و عینی جهت تحقق اش ربط دارد.

برابری طلبان نمی توانند که با تبعیض عمیقا مبارزه کنند حال آنکه در مناسبات خویش با رفقا و همراهانشان تماما تبعیض و نابرابری، اتوریته طلبی و خود محوری و جاه طلبی جاری باشد.

تجربه به ما آموخت که نظام ارزشی که بدان متکی هستیم اگر در میان روابط امان جاری نباشد امکان هر نوع پیشروی از ما سلب خواهد شد و نابود می شویم و استراتژیک مان به بن بست می رسیم. همانطوریکه با سابقه ترین جریانات سیاسی در ایران چنان به بن بست استراتژیک گرفتار شده اند که ممکن نیست از این بحران و بن بست بتوانند خارج شوند. زیرا شما نمی توانید مبلغ برابری و آزادی باشید اما در روابط و مناسبات کار جمعی دروغ و حلیه گری و زور و فشار را حاکم کنید.

ب_ بهر حال همراه و همراز با نظام ارزشی و سیلان آن در میان جمع به عنصر و اصولی دیگر نیازمند هستیم تا بتواند از لجام گسیختگی خصوصیات شرک آلود طبقاتی و اجتماعی افراد بطور درست جلوگیری کند و آن اصل، حاکمیت قرارهای جمعی و جاری شدن اصول اساسنامه ای ست.

اگر پیشاپیش بپذیریم که امکان کارهای ثمربخش و ماندگار و تحول آفرین از میسر و مجرای فعالیت گروهی و جمعی ست و بدین مبنا اعتقاد عمیق وجودی امان در پروسه عمل شکل گرفته باشد و به الزامات آن در پروسه پای بند شویم قادر خواهیم شد رفته رفته و ذره ذره و گام به گام تمامی خواستن ها و داشتن هایمان را، که ما را از کار جمعی باز می دارد، در پای اعتلای خرد جمعی قربانی کنیم. در این میسر هست که اساسا شخصیت مستقل افراد تشکل پا می گیرد و نمو می یابد.

ج_ وقتی که از شخصیت مستقل سخن به میان می آید بیشتر از نقطه نظر فکری و سیاسی ست. تجمع تعدادی از شخصیت های مستقل نه تنها امکان زایش خرد جمعی را ممکن و میسر می کند بلکه آفاتی همچون رابطه مرید و مرادی در آن براحتی پدیدار نخواهد شد. اگر بشود از این شخصیت های مستقل با تعبیر من نام برد، فوراً این به ذهن مان خطور می کند که پس می توان از تجمع این شخصیت های مستقل که دارای خطوط نظری و استراتژیک و نظام ارزشی مشترک هستند از ترم ما استفاده کرد.

تنظیم رابطه ای درست و خلاق بین من و ما در تشکل زمانی جاری و ساری می گردد. که قوانین و مصوبات به درستی اعمال شود. فوراً به ذهن خواننده این پرسش رسوخ می کند که

چرا و به کدامین دلیل و یا دلایل این روند در میان اکثر جریان‌های سیاسی بوجود نیامد؟ آیا به تکامل فرهنگ سیاسی جامعه ایران بستگی دارد؟ به تحولات اجتماعی و روند جنبش‌ها مربوط هست؟ فراز و فرود گفتمان‌ها و قرائت‌های غالب در هر دوره آیا موثر نیست؟ حاکمیت نظام استبدادی تا چه اندازه می‌تواند در عدم دموکراسی درون تشکیلاتی موثر باشد؟ با توجه به پرسش‌های فوق نمی‌توان نادیده گرفت که عدم مرجع و یا رفرانس‌های نظری درست و کارساز در نوع کار گروهی و حزبی از یک سو و عدم موفقیت جریان‌های سیاسی دهه پنجاه و شصت از سوئی دیگر، بافت اجتماعی و طبقاتی گروه‌های سیاسی، اتخاذ استراتژی‌ها و راه‌کارهای غیرواقعی و بعضاً نادرست و غلط، و مهمتر از همه عدم پیوند طبیعی با جامعه و دگماتیسم حاکم در اکثر جریان‌ها، همه و همه زمینه‌های کافی بوجود آورد که خرد جمعی بین کنشگران سیاسی بوجود نیاید. واگرایی‌های فراوان، هم‌گرایی‌های بی‌سرانجام همه‌نشان می‌دهد که جریان‌های سابقه‌سیاسی در حال فرود و زوال هستند. چون نه خرد جمعی در حرکت‌های آنها به بار نشست و نه موفق شدند راه‌کارهای چاره‌ساز در مقابل رهبری‌های مادام‌العمر کشف و جاری کنند.

موارد فوق را ما با چشم جان درک کردیم که از یکسو باید به اصول تکیه کرد و از طرفی باید انعطاف نشان داد. از یکسو باید نیازهای جمع را تقدم بخشید از طرفی دیگر به هیچ وجه نباید نیازهای فرد را منکوب کرد. از یکسو باید آموزش نظری را در برنامه‌های جمعی جاری کرد از طرف دیگر خطوط مشخص عملی را پی‌گیری نمود. خلاصه آنکه تلفیقی از نیاز جمع با گرایشی که فرد بدان نیاز در درون خویش و مناسبات درونی جمعی پیوند برقرار کرده است، حساب کرد، برنامه ریخت و گام برداشت.

تا اینجا ما با سه کلید واژه جاری شدن نظام ارزشی در میان جمع، عمل به قرارهای جمعی که در اصول اساسنامه و در مصوبات دوره‌ای متجلی می‌شود بعلاوه پیوند پویای من و ما، سخن گفتیم موضوعات فوق تا حدودی می‌توانند بستر ساز خرد جمعی شوند و امکان مناسبات دموکراتیک و آزاد منشانه را فراهم کنند. هرچه پی‌گیری و پای‌بندی به تحقق نظر و آراء گرایش عمومی در یک جمع بیشتر باشد امکان صیورورت و تکامل مناسبات دموکراتیک و دموکراسی درون تشکیلاتی بیشتر و بیشتر می‌شود و هرچه مناسبات دموکراتیک نهادینه شود امکان زایش خرد جمعی عمیق‌تر خواهد بود.

بعنوان ختم کلام می‌توان اضافه کرد که عمده‌ترین نقد به حرکت ما در این چند سال گذشته این بوده و هست که شما نمی‌توانید و نه خواهید توانست تجربه خویش را از کار جمعی به دیگران منتقل کنید. حال آنکه ما در پراتیک در حوزه‌های سه‌گانه که در این جا امکان پرداختن بدان نه ممکن هست و نه جایز، برنامه‌ای را پی‌گیری می‌کنیم که امیدوارم که در فرصت مقتضی امکانی فراهم شود تا بتوان از آن سخن گفت.

همانطوریکه بسترسازی کردیم تا خرد جمعی در ما سیلان یابد در تمامی روابط مان با دیگران در پی آن هستیم که خرد جمعی جاری شود. زیرا اعتقاد داریم و در عمل تجربه کرده ایم تنها و تنها در پرتو خرد جمعی می‌توان موثر بود، و در راستای برابری و آزادی و یاری به جنبش‌های سه‌گانه اجتماعی در ایران گام برداشت.